

خودآموز زبان پهلوی

(پارسی میانه)

ابراهیم میرزای ناظر





دستور زبان پهلوی خود آموزی است برای فراگیری زبان پهلوی پارسی میانه ابتدا کوشش شده است تا خوانندگان کتاب با حتی چند واژه مهم مانند پهلوی، هژوارش پازند آشنا شوند. هر بخشی دیگر دستور زبان و ویژگیهای اسم، صفت، ضمیر، حروف ربط پیوند قید و ریشه یابی و ساخت آنان، شماره های پارسی میانه و چگونگی نوشتن آنها به همراه آوانویسی یاد نشده است.

ابراهیم میرزای ناظر متولد ۱۳۲۲ خورشیدی در مشهد، دوران تحصیل دبستان و دبیرستان را در مدارس مشهد و تهران به پایان رسانید. جهت فراگیری زبان فرانسه عازم سوئیس شده پس از بازگشت در دانشکده ادبیات دانشگاه فردوسی مشهد زیر نظر شادروان استاد دکتر مستاجر حقیقی مدرس زبانهای باستانی ایران مشغول فراگیری زبان پهلوی و پارسی باستان و اوستایی شد. چندی بعد در تهران زیر نظر شادروان استاد دکتر بهرام فروموشی دوره های فوق را کامل نمود، پس از آن در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران در دوره فوق لیسانس زبانهای باستانی ایران زیر نظر دکتر بدر الزمان قریب زبانهای پارسی و سغدی را آموخت.

ابراهیم میرزای ناظر دارای تالیفات متعددی درباره زبان و فرهنگ ایران باستان به صورت مقاله در نشریات یا کتاب مستقل می باشد.

از آن جمله: خود پخت سال ۱۳۶۷، روز هرمزد ماه فروردین، ماه فروردین روز خرداد سال ۱۳۷۲ اندرز اوشنر دانا ۱۳۷۳، ماتیگان گجستک ابالیش سال ۱۳۷۶ فرهنگ پهلویک زیر چاپ، پازند بندهش هندی زیر چاپ، متون ایرانی میانه مانوی در ترکستان چین زیر چاپ، دستور زبان پهلوی نامبرده دارای مقالات تحقیقی متعددی در مجلات چیستا، فروهر، پاز و ... می باشد.



زبان و فرهنگ فارسی پیش از اسلام

۶

خودآموز پهلوی



میرزای ناظر، ابراهیم، ۱۳۲۳ -
خودآموز زبان پهلوی (پارسی میانه) / ابراهیم میرزای ناظر. - تهران:
هیرمند، ۱۳۷۸.

۱۲۳ ص.: جدول. - (زبان و فرهنگ فارسی پیش از اسلام؛ ۶)
ISBN 964 - 5521 - 08 - 4

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.
کتابنامه: ص. [۱۲۱] - ۱۲۳.
۱. زبان پهلوی -- دستور. ۲. زبان پهلوی -- خودآموز. الف عنوان.

خ ۹ م ۱۹۶۲ / PIR
۰۶۷ / ۴ فا

۷۸-۵۱۸۴ م

کتابخانه ملی ایران

۶۱۷۵۰
۴۲۱

زبان و فرهنگ فارسی پیش از اسلام

۱. ماتیگان گجستک ابالیش
از: آذر فرنیغ فرخ زادگان
برگردان ابراهیم میرزای ناظر
۲. مزدپرستی در ایران قدیم
از: آرتور کریستن سن
برگردان دکتر ذبیح الله صفا
۳. اندرز اوشنر دانا
متن پهلوی، آوانویسی و واژه‌نامه
از ابراهیم میرزای ناظر
۴. اساطیر ایران باستان
جنگی از اسطوره‌ها و اعتقادات در ایران باستان
از عصمت عرب گلپایگانی
۵. زن در ایران باستان
از هدایت الله علوی
۶. خود آموز زبان پهلوی (پارسی میانه)
از ابراهیم میرزای ناظر
۷. دین‌ها و کیش‌های ایرانی به روایت شهرستانی
تصحیح متن عربی، ترجمه فارسی و تعلیقات
از دکتر محسن ابوالقاسمی
۸. زبان فارسی و سرگذشت آن
از دکتر محسن ابوالقاسمی

خودآموز زبانِ پهلوی

(پارسی میانه)

ابراهیم میرزای ناظر

انتشارات هیرمند

۱۳۷۹

به استاد گرامی محمدرضا لقمانی که همیشه و
در همه‌ی زمانها راهنما و راه‌گشایِ زندگیم هستند،
هدیه‌ی همی گردد.



انتشارات هیرمند: خ انقلاب خ لبافی نژاد بین فروردین و فجر رازی پلاک ۱۷۰
تلفن و دورنگار ۶۴۰۹۷۸۷ صندوق پستی ۴۵۹-۱۳۱۴۵

خودآموز زبانِ پهلوی

ابراهیم میرزای ناظر

طراح نشانه‌های پهلوی و اوستایی، حروف‌نگار و آرایش صفحه‌ها: بهنام مبارکه

چاپ اول، ۱۳۷۹

فیلم و زینک: لیتوگرافی قاسملو

شمارگان ۳۰۰ نسخه

چاپ حیدری



عضو هیئت مؤسس شرکت سهامی پخش و توسعه کتاب ایران (پکا)

شابک ۰۸-۰۵۵۲۱-۹۶۴-۴ ISBN 964-5521-08-4

فهرست

پیش درآمد	۹
واژه پهلوی	۱۱
خطوط ایرانی میانه غربی	۱۳
خط پهلوی کتابی	۱۵
الفبای پهلوی	۱۶
پیوستگی واژگان	۱۷
حرف نویسی و آوانویسی	۲۰
هزوارش یا اندیشه نگار	۲۰
پازند	۲۲
الفبای پازند	۲۳
همبستگی بین پهلوی و پازند	۲۴
ساختمان کلمه	۲۵
پسوندها	۲۵
پیشوندها	۳۳
صرف	۳۶
ساخت اسم	۳۶
اسم مفرد و جمع	۳۷
ترکیب یا اسم مرکب	۳۸
نشانه جمع	۳۹
صفت	۴۰
گونه های صفت	۴۲
ضمایر	۴۳
ضمیر مشترک	۴۴
ضمیر نامعین	۴۵
ضمیر اشاره	۴۵
ضمایر استفهامی	۴۶

۴۶	حرف ربط (= پیوند)
۴۸	قید
۵۱	حرف اضافه
۵۱	فعل (= کُنش)
۵۲	ماده‌های افعالی اجباری ریشه گرفته از اسم
۵۳	پیشوندهای فعلی
۵۶	افعال مرکب
۵۶	شناسه‌ها
۵۷	افعال کمکی (= مُعین)
۵۹	وجه امر
۵۹	افعال مضارع
۶۰	مضارع اخباری
۶۰	مضارع التزامی
۶۱	فعل التزامی زمان ماضی
۶۱	مضارع خواستاری (= تمنایی)
۶۲	فعل خواستاری زمان ماضی
۶۲	جهت مجهول
۶۲	زمان حال
۶۳	زمان ماضی فعل مجهول
۶۳	افعال ماضی
۶۵	ماضی نقلی
۶۵	ماضی نقلی کامل
۶۶	ماضی نقلی بعید
۶۶	فعل امر
۶۶	گونه‌های اسمی فعل
۶۶	اسم مفعول
۶۷	اسم فاعل
۶۷	مصدر
۶۸	اعداد
۶۸	به گونه حروف نویسی
۷۳	اعداد اعشاری
۷۴	اعداد ترتیبی
۷۵	اعداد فاصل
۷۶	متون برگزیده
۱۲۱	نمونه‌هایی که برای این نامه از آنان استفاده شده است

پیش‌درآمد

به نام یزدان

هم‌چنان که از نام این کتاب پیداست؛ خودآموزی است برای فراگیری زبانِ پهلوی (= پارسی میانه). در بخش‌های نخستین آن کوشش شده که خوانندگان با معنی چندین واژه همانند «پهلوی»، «هزوارش» و «پازند» آشنا شوند، و معنی حرف‌نویسی و آوانویسی را بدانند، و خطِ پهلوی را بشناسند، کارنامه آن را دریابند؛ پس از آن واژگان‌شناسی است و گونه پیوستگی واژگان، در خواندنِ زبان؛ ناگفته نماند، که چون در برخی از متونِ پهلوی پازند آن هم در دست است، الفبایِ پازند، که همان الفبایِ اوستایی (= دین دبیره) همی باشد، برای خوانندگان به نگارشِ درآمده؛ و در بخش‌های گوناگونِ این نامه نمونه‌هایِ پازند و پارسیِ دری آورده شده، در بخش‌هایِ دیگر به دستورِ زبان، پرداخته شده؛ ویژگی‌های، اسم، صفت، ضمائر، حروفِ ربط (= پیوند)، قید، افعال (= کنش) و ریشه‌یابی و ساختِ آنان، شماره‌هایِ پارسی‌میانه، که چگونه نوشته همی شوند، و سپس چندین متنِ پهلوی را برگزیده‌ام، که همراه با آوانویسی و حرف‌نویسی آنان را با هم خواهیم خواند.

در فرجام این پیش‌نویس کوتاه، که آن را «پیش‌درآمد» نامیده‌ام، امید دارم که توانسته باشم گامی درست در راه خودآموزنویسی برداشته باشم، و به راه نادرست‌نویسی نرفته باشم. ایدون باد - ایدون‌تر باد

مشهد - ابراهیم میرزای ناظر

روزِ هرمزد - ماهِ شهریور سالِ ۱۳۷۵

واژه پهلوی (= پارسی میانه)

«پهلوی pahlavi» یا پارسی میانه، یکی از زبانهای ایرانی میانه غربی است، که به دو گویش شمالی و جنوبی به نگارش همی آید؛ نبشته‌های بی‌شماری به این دو گویش بازگو شده و به دست ما رسیده است. برای نمونه چندین واژه از این دو گویش را با هم همی خوانیم:

گویش جنوبی	گویش شمالی	
čahār	čafar	چهار
zan	žan	زن
dah	das	ده
kun-	kar-	(ماده فعلی کردن-ساختن)
hil-	hirz-	(ماده فعلی هِشتن)
ān	hān	آن
rōž	rōz / rōč	روز

معنای درست واژه «پهلوی» «وابسته به پهلَو pahlav»، «آن چه از آن پهلَو» و «زبان پهلَو» است؛ واژه «پهلَو» از «پَرَثَو parθava» پارسی باستان ریشه گرفته، و نام سرزمین و مردمانی است که در زمانِ هخامنشیان نامی بوده‌اند، همان سرزمینی که امروز خراسان خوانده می‌شود، و این همان

دیاری است که اشکانیان از آن برخاستند؛ بنابراین واژه «پهلوی» همان زبان مردم خراسان و به معنی «زبان پارتی» است.

برهان واژه «پهلَو» را چنین بیان کرده

«... و بفتح لام شهر را گویند مطلقاً، چه پهلوی به معنی شهری باشد و نواحی اصفهان را نیز گفته‌اند.^۱ و نام ولایتی هم هست، که زبان پهلوی منسوب به آن ولایت است و بعضی گفته‌اند که لغت پهلوی، زبان پای تخت کیان بوده است، جمعی گویند نام پسر سام بن نوح و پارس پسر او بوده و پارسی و پهلوی به ایشان منسوب است و معرب آن «فهلَو» باشد.»

در زمان ساسانیان (۲۲۴ - ۶۱۵ میلادی) گویش جنوبی را «پهلویک pahlavik» می‌نامیدند؛ بنیاد این زبان گویش استخری، میهن دودمان ساسانی بوده است، و نیز در جنوب ایران، یعنی پارس، این واژه هم به گونه «پارسیک pārsik» نام گرفته؛ که در سنگ نبشته‌های پارسی باستان «پارسه pārsa» خوانده می‌شده، و نیز درد نوشته‌ای مانوی به نام «پهلوانیک pahlawānig» یاد گردیده:

..... xwānd ō mār̥y āmmō hammōzāg kē pahlawānig

۱ - اما این که مؤلف برهان «پهلَو» را به معنی شهر دانسته و هم‌چنین نواحی اصفهان بعید نیست، چنان که «ماد» نام قوم بزرگ شمال و شمال غربی ایران بعدها به صورت «ماه» (پهلوی، ماد) به عده‌ای از شهر و نواحی مانند: ماه‌نهادند، ماه بصره، ماه کوفه و ماهی‌دشت (تبریز) و غیره اطلاق شده، همان گونه نیز نام «پرتو» پارت، پهلَو به عده‌ای از شهرهای نواحی که با این قوم رابطه داشته اطلاق شده است از آن جمله است «پهل شاهسدان pahl - i - šāhisdān» مورخان قدیم «پهل شاهسدان» را در ناحیه‌ای در صفحه کوشان دانسته‌اند و شاهسدان مبدل به شاهستان است و موسی خورنی مورخ ارمنی در کتاب ۲ بند ۲ تاریخ خود «پهل شاهسدان» را «پهل آروادان» نوشته ارشک بزرگ (موسس سلسله اشکانی) در همین پهل سلطنت را به دست گرفت، و ظاهراً پهل شاهسدان همان گرگان کنونی است. (زیرنویس برهان ص ۴۳۱)

dibīrī ud izwān dānist....

... ماری آمو آموزگار (را) به خواند، که زبان پهلوانیک دانست...

(متن M2i)

ناگفته نماند که زبانِ زرتشتیانِ دورانِ ساسانی یعنی «پهلویک» زبانِ دیارِ «پهلَو» نیست، بلکه تنها گویشِ پارس بوده.

خطوطِ ایرانی میانه غربی

خطِ پهلوی که آن را نیز ایرانی میانه غربی گویند، بُن‌مایه در آرامی دارد، و به گونه‌های گوناگون برای نگارش نوشته‌های گوناگون؛ پارتی (پهلوانیک) و پهلوی (پارسیک) به کار می‌رود، نبشته‌های پهلوی نیز به دو خط نوشته شده است.

۱ - خطی که سنگ نوشته‌ها و سکه‌های نخستینِ دورهٔ ساسانی (قرن سوم و چهارم میلادی) با آن نبشته شده و دارای ۱۹ واژه است، در این خط واژگان به هم پیوسته نمی‌شدند، از این رو، آن را خطِ ناپیوسته، یا خطِ پهلویِ کتیبه‌ای نامند.

۲ - خطِ پیوسته یا شکسته یا کتابی، خطی است ویژه نوشتن کتابها و نوشته‌های روی پوست و پاپیروس و سنگ نبشته و سکه‌ها و زبور؛ ابن‌الندیم در کتاب الفهرست خطهای ایرانِ باستان را هفت گونه برشمرده که از زبان او بازگو همی داریم:

«ایرانیان را هفت گونه خط است که یکی از آنها برای نوشتن دین است، که آن را "دین دَفریه" (= دین دبیره) می‌گویند. خط دیگری نیز دارند به آن "ویش دبیره" می‌گویند و سیصد و شصت و پنج حرف دارد و با آن فراست (آثار قیافه) و زجر (تفأل) و مانند آن و شرشر آب و طنین

گوش و اشارات چشم و چشمک زدن و ایماء و اشاره و امثال آن را می‌نویسند.

ایرانیان خطی دیگری نیز دارند که به "کشتج" (گشتک، کستج) گویند و بیست و چهار حرف دارد و با عهود و موریه (مؤادات) و اقطاعات را نویسند و نقش انگشتر و نگارهای جامه و فرش و سکه، در هم فارسیان با این خط است.

و خط دیگری دارند به نام "نیم‌کشتج" (نیم کستج) در بیست و هشت حرف که طب و فلسفه را با آن نویسند.

و خطی دیگر به نام "شاه دبیره" دارند که پادشاهان - نه سایر مردم، در میان خود به آن مکاتبه نمایند و آموختن آن بر مردم ممنوع است. اما طرز نگارش نامه به همان گونه است که سخن گویند و حروف آن نقطه ندارد و پاره از حروف را به زبان سریانی قدیم که زبان بابلیان است نوشته و آن را به فارسی می‌خوانند، و عدد آن سی و سه حرف است و به آن "نامه دبیره" و "هام دبیره" (هماک دبیره یا آم دبیره) گویند و این خط ویژه تمام طبقات مملکت است جز پادشاهان.

و خط دیگری نیز به نام "راس سهریه" دارند و فلسفه و منطق را با آن می‌نویسند، حروف آن بیست و چهار، و دارای نقطه است.

خط دیگری دارند که آن را "راز سهریه" می‌نامند و پادشاهان اسرار خود را برای اشخاص سایر ملل با آن نویسند و شماره حروف و صدای آن چهل حرف است، که هر حروف و صدایی صورت معروفی دارد و از زبان نبطی چیزی در آن نیست.»

همان گونه که آگاه شدیم، نبشته‌های پارسی میانه، به خط ویژه‌ای که «پهلوی - کتابی» نامیده همی شود نوشته شده است، این خط یکی از گونه‌های خطِ «پارسیک pārsik» است و در بردارندهٔ ۲۲ واژه بوده، که در سنگ‌نبشته‌های نخستین ساسانی جدا از هم نوشته همی شده، سپس به گونه شکسته درآمده، و در نتیجه واژگان نشانگر چندین آوا گشتند؛

خطِ پہلوی کتابی

در پهلوی «kartan کردن» تلفظ کهن، و «kardan کردن»، تلفظ نو
همی باشد، اکنون برای آشنایی بیشتر خوانندگان چند سطر از یک متن
پهلوی را با تلفظ کهن و نو با هم همی خوانیم:

۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰

המורה, משה לוי, מורה מוסר, 1910

۱۴۰۳

تلفظِ نو:

pad dēn ōwēn paydāg kū rošnih
azabar ud tārīkih azēr ušān mayānag i har
2 wišādagih bud

تلفظ کهن:

pat dēn āngūm paytāk kū rōšnih

hačapar ut tārikih hačadar ušan mayānak i har

2 višdādakih būt

به دین این گونه پیداست، که روشنی زبر و تاریکی زیر و میانه هر دو
گشادگی بود.

الفبای پهلوی

د، ن = 𐭌	د = 𐭌، آ، ه، خ
و = 𐭎، ک، گ	ر = 𐭎
م = 𐭏	پ = 𐭏، ف
چ = 𐭐	ج، د، ی = 𐭐
و = 𐭑، ش	و، ن، اُو = 𐭑
ت = 𐭒، د	ل، ر = 𐭒
غ = 𐭓	ز = 𐭓

با یک نگاه به این الفبا همی توان دریافت، «آ، آ، ه، خ» با نشانه (د) نشان داده همی شود. همچنین واژه (و) نشان دهنده «ف» و «پ» و یا واژه (ل) بیانگر واژگان «ل» و «ر» است، و نیز (و) برابر با دو واژه «ک» و «گ» و (ا) نمایش دهنده «و»، «ن»، «اُو (= u)»؛ (د) نمایانگر «ج، د، ی» و (م) دو واژه را در خود دارد «ت» و «د».

از ویژگی‌های نگارش پهلوی، پیوستگی واژگان با یکدیگر است، که سببِ دگرگونیِ شکلِ واژگان همی گردد؛ در زیر چندین نمونه از این پیوستگی را با هم همی نگریم:

$$\mu_U = 1 + u + u$$

$$\mu^u = 1 + u + v$$

$$\mu = 1 + 2 + 3$$

$$سوم = ۹ + ۳ + ۵$$

$$W = 6 + 9 + 2$$

$$w = j + d + u$$

$$\mu_5 u = u + 6 + 5 + u$$

$$40 = 6 + 3 + 3$$

$$\mu_S = 1 + u + s$$

$$\mu_{(w)} = 1 + 2 + 2 + 2 + 1$$

$$S_5 = 1 + 2 + 3 + 4 + 5 + 6 + 7$$

جدول پیوستگی واژگان

↓	س	د	ز	ه	د	ن
س	سید	دید	زید	هید	دید	نید
د	سدد سدد سدد	ددد ن ی	زدد	هدد	ددد	ندد
ز	سزد	دزد	ززد	هزد	دزد	نزد
ه	سهد سهد	دهد	زهه	ههه	دهه	نهه
د	سدد سدد سدد	ددد ددد ن	زدد	هدد دعن	ددد	ندد
ن	سید	دید	زید	هید	دید	نید

جدول پیوستگی واژگان

←	ر	ا	و	ل	ق	م
س	سر	سا	سو	سل	سق	سم
د	در	دا	دو	دل	دق	دم
ز	زr	زا	زو	زل	زق	زم
ل	لر	لا	لو	لل	لق	لم
ع	عر	عا	عو	عل	عق	عم
د	در	دا	دو	دل	دق	دم
ط	طر	طا	طو	طل	طق	طم

حرف‌نویسی و آوانویسی

الفبایِ آوانگار به دو روش برایِ بازنویسیِ نوشته‌های پارسی میانه به کار همی رُود، یکی از این دو روش را «حرف‌نویسی» (transliteration) و دیگری را «آوانویسی» (transcription) گویند. حرف‌نویسی برگردانِ واژه به واژه و ازگان است به حروفِ آوانگار، و آوانویسی همان‌گونه که از نامش پیداست، آوایِ واژگان است، در خواندنِ واژگان. برای نمونه، واژه «پرسید» حرف‌نویسیِ آن "pwršyt" و آوانویسیِ آن "pursit" همی باشد؛ ناگفته نماند که حرف‌نویسیِ هزوارش‌ها به حرفِ بزرگِ آوانگار به «آرامی» نبشته همی شود؛ همانند واژه «از» که حرف‌نویسیِ آن «MN من» به آرامی است و آوانویسیِ آن به پهلوی «az از» خوانند؛ که نگارنده از گویشِ کهنِ آن استفاده همی کنم و آن را به گونه "hač" آوانویسی همی نمایم.

هزوارش یا اندیشه‌نگار

واژه «هزوارش» به پهلوی 𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 hūzvārišn، از مصدرِ uzvārtan به معنی، تفسیر نمودن، شرح دادن است، و بنابراین اسمِ مصدرِ

«هزوارش» در پهلوی به معنی، شرح، تفسیر و توضیح بیان شده است. همان‌گونه که دانستیم همه الفبایی که ایرانی میانه غربی با آنان نوشته شده، از الفبای آرامی ریشه گرفته؛ مردمان آرامی، که از نژاد سامی هستند، در سال ۶۲۵ پیش از میلاد، دولت کلدی را در بابل ایجاد کردند، این دولت را کوریش هخامنشی در سال ۵۲۹ پیش از میلاد سرنگون کرد و بابل را استانی از شاهنشاهی هخامنشی نمود، دولت هخامنشی زبان آرامی را به عنوان زبان رسمی خود به کار گرفت، و آن را در همگی دوران کشورداری خود، در همه سرزمینهای زیر فرمان خود به کار بُرد و کاتبان آرامی را در کارهای دبیری و منشی‌گری در ایران به کار گماشت؛ پس از فروریزی فرمانروایی هخامنشیان، زبان آرامی به هستی خود در میان ایرانیان ادامه داد؛ در آغاز سده سوم پیش از میلاد، نبشتن به خط آرامی رو به فراموشی گذاشت و به جای آن نوشتن به زبان پهلوی آغاز گردید، اما کاتبان آرامی هنگام نوشتن زبانهای ایرانی، برخی از واژگان زبان خود را به کار همی بُردند، آنان خود واژه یا ریشه آن حرف اضافه، ضمیر و برخی نامها را که کاربردشان در زبان فراوان بود، و نگارش آرامی آنان برای ایشان ساده‌تر و آسان‌تر همی نمود، وارد زبان پهلوی کردند؛ نام یکی از این کاتبان را همی توان در نامه یادگار زیربان بازیافت.

aprahīm i depivān mahest apar pāy

ēstād ut fravartak pat buland xrānd

ابراهیم دبیران مهست بر پای

ایستاد و فروردک (= طومار) به بلند خواند.

برای نمونه نوشتن واژه پارسی میانه «از hač»، اضافه آرامی «من - MN - ه» و برای واژه «نه - nē» پارسی میانه، واژه نفی آرامی «لا lā» به کار همی رفت، و برای افعال ریشه آرامی را همی نوشتند «Y'TWN - 𐭪𐭥𐭩𐭥𐭮»

و نشانِ مصدریِ آن را به گویِشِ پهلوی «tan - ۱۱۳» در دنبال به گونهٔ آرامی فعلِ همی افزودند، و در نتیجه فعلِ «āmatan آمدن» به گونه «amātan - ۱۱۳» - Y'TWN-tn' - یأتونتَن» نبشته همی شد.

پازند

واژه «پازند» از «پا + زند»؛ که بخشِ نخستِ آن، از واژهٔ اوستایی paiti ریشه گرفته، که به معنی «ضد» است، و بخشِ دوم نیز از واژه ayanti اوستایی همی باشد و در ارمنی به معنی شرح و گزارش آمده، پس اصل این واژه در اوستا باید paiti-azanti باشد.

چون واژگانِ الفبایِ پهلوی، برای نشان دادنِ دو یا چند واژه به کار همی رفت (ر = ف، پ)، (ر = گ، د، ج) و این دشواریها را وجودِ هزوارش و پیوستگیِ واژگانِ چندین برابر کرده بود، موبدانِ زرتشتی، برای از میان برداشتنِ این سختیها، نوشته‌هایِ زرتشتی را به الفبایِ اوستایی (دین‌دبیره)، که هر نشانه برای یک واژه ساخته شده بود، نوشتند؛ متن‌هایی که بدین‌گونه فراهم آمدند؛ یعنی به الفبایِ اوستایی بازنویسی شدند، در آن هزوارش به کار نمی‌رفت «پازند» نامیده شدند.

پازندنویسی از سده‌هایِ نخستینِ اسلامی آغاز شد و تا ششم هجری ادامه یافت، چون در آن زمان پازندنویسانِ گویِشِ درستِ پارسی میانه را از یاد بُرده بودند، متن‌هایِ پارسی میانه را به گونه‌ای نوشتند که با گویِشِ ساسانیِ دوگانه بود، و نیز گاهی اوقات یک واژه را به گونه‌هایِ متفاوت نوشتند، همانند (از = aṣ, aṣ, aṣ, az) و این کارِ آنان در زمانِ ما دشواری در خواندن و دانستنِ معنی بوجود آورد، از مینوی خرد، گجستکِ ابالیش، شکندگمانیک و یچار، ارداویراف‌نامه، جاماسپ‌نامه، اندرزِ بزرگمهر و

اندر زبور یونانی‌شان پازند بر جای مانده است.

الفبای پازند

همان‌گونه که آگاه شدیم، الفبای پازند همان الفبای اوستایی است، و تنها یک واژه به آن افزوده شده (ا=ل)، که آن هم در زبان اوستایی نیست

مصوت‌ها

a = 𐬀	a = 𐬀
ā = 𐬁	ā = 𐬁
ai = 𐬂	i = 𐬃
aē = 𐬄	ī = 𐬅
ai = 𐬆	u = 𐬇
ō = 𐬈	ū = 𐬉
n = 𐬊	ē { 𐬋
ā = 𐬌	ē { 𐬍
ə = 𐬎	o = 𐬏
āu = 𐬐	ao = 𐬑

صامت‌ها

δ = 𐬒	w = 𐬓
p = 𐬔	x = 𐬕
b = 𐬖	γ = 𐬗
y = 𐬘، 𐬙، 𐬚	č = 𐬛
ل = 𐬜 (تنها در پازند)	η (آنگ) = 𐬝
s = 𐬞	θ = 𐬟

m = 𐎌	h = 𐎡
r = 𐎠	k = 𐎢
v = 𐎡	ŋ (آنگ) = 𐎣
š = 𐎱، 𐎲، 𐎳	g = 𐎦
z = 𐎫	ǰ = 𐎪
ž = 𐎬	t = 𐎦
xōv = 𐎶	d = 𐎢
xō = 𐎶	n = 𐎠
	f = 𐎡

همبستگی بین پهلوی و پازند

پهلوی و پازند وابسته به هم دیگرند؛ و به راستی آنان یک گویش پارسی میانه‌اند، که به دو روش گوناگون، در نوشتن و خواندن نگاشته شده‌اند، پهلوی را همی توان به چند گونه، به ویژه با واژگانِ هزوارش و بدونِ هزوارش نوشت؛ همان‌گونه که دانستیم، الفبای پهلوی هر نشانه آن در بردارندهٔ چندین واژه است، ولی پازند را نمی‌توان به چند گونه به نگارش درآورد.

برای نمونه جمله «مرد نوشت» (پازند: 𐎠𐎡𐎴 𐎡𐎴𐎶𐎴) را در پهلوی همی توان به چهار گونه نوشت:

۱ - 𐎠𐎡𐎴𐎶𐎴𐎴

۲ - 𐎠𐎡𐎴𐎶𐎴𐎴

۳ - 𐎠𐎡𐎴𐎶𐎴𐎴

۴ - 𐎠𐎡𐎴𐎶𐎴𐎴

ساختمان کلمه

پسوندها

- ۱- **ad** - برخی از صفات توصیفی را به اسم معنی تبدیل
همی کند. **pahn** پهن؛ **pahnād** پهنایی
برای کوچک کردنِ واژه افزوده همی شود - پازند: **ad**
sāl سال؛ **sālak** ساله - پازند: **ad**
hazār هزار؛ **hazārak** هزاره
اگر به آخر اسمی که از عدد و اسمی ساخته شده باشد
افزوده شود صفت همی سازد **šapak** ۳ سه شبه.
۲- **āk** یا **ad** - پازند: **ad**؛ **ad** اوستا دود، **ad** دود
از پسوند پارسی باستان (**aka**) ریشه گرفته
banda-da-aka (بنده) به مادهٔ زمانِ حالِ افعال افزوده
همی شود و شکل دهندهٔ اسمِ فاعل و صفت را همی دهد،
و گاهی به صفت فاعلی تبدیل همی شود.
۳- **dān** (دانش **dānistān**) **dānāk** - پازند: **dān**
sōxtan سوختن) **sōzāk** سوزنده
پازند: **sōz**
gōv (گفتن **guftan**) **gōvāk** گوینده، گویا
پازند: **gōv**
در پارسی دری همه جا در پایانِ واژه همانند کسره گفته
همی شود، همانند واژهٔ «بنده».
۴- **kār** - پازند: **kār**

اسم بسیط را تبدیل به صفتِ فاعلی همی کند.
 یی زیان ziyān یی زیانکار ziyānkār
 پازند: یی زیانکار

یی یاد ayyat یی یادکار ayyātkār
 پازند: یی یادکار

یی گناه vinās یی گناهکار vināskār
 kēn - پازند: یی

۵-۱۱۹

صفت همی سازد.

یی بیم bim یی بیمکن bimkēn - بیمناک پازند: یی
 یی شرم šarm یی شرمکن šarmkēn
 پازند: یی شرمکن

پارسی دری «تا به خشم آورد یا اندوهگین گرداند به
 ایشان» (تاریخ طبری)

ināk - پازند: یی ، یی

۶-۱۲۰

صفت همی سازد

تار tars تار ترس tarsināk
 پازند: تار ترس

یی بیم bim یی بیمناک bimināk پازند: یی

مَردِ مرگ marg مرگِ مرگِ margināk
 پازند: مردِ مرگ

dār - پازند: یی

۷-۱۲۱

صفت همی سازد

دورِ سپاس spās دورِ سپاس spāsdār
 پازند: دورِ سپاس

- ۸- پان - pān - پازند : پاز - پاز - pāna -
اسم ذات همی سازد با معنی نگهدار چیزی، نگهدار
چیزی.
پاس - pās - پاس - pāspān پاسبان - پازند : رسدور
ستور - stōr - ستور - stōrpān ستوریان
مرز - marz - مرز - marzpān مرزبان
۹- - istān - stān - پازند : -
اسم مکان همی سازد
šap شب - šapistān شبستان
پارسی دری «خواهد که ستوریانی فرماید بر جای
باشم» (بیفتی)
hinduk هندی - hindukstān هندوستان
پازند : -
۱۰- ān - پازند : - اوستا - سد
نسبت پدری و نیاکان را نشان همی دهد، که در پارسی دری
از میان رفته است.
kayvātān قبادان = از خاندان قباد
پازند : -
به برخی از اسمها افزوده همی گردد و اسم مکان همی
سازد.
spāh سپاه - spāhān سپاهان
از ماده حال فعل، اسم فاعل بوجود همی آورد.
dav- (davitan دويدن) davān دوان
vaz- (vazitan وزیدن) vazān وزان

۱۱- ۱۳- ānak

از اسم صفت همی سازد.

mart ۱۳ مرد ۱۳۳۳ martānak مردانه

در پارسی دری صامت پایانی افتاده و بدین گونه مورد استفاده دارد.

«خلعت شاهانه داد و فراوان چیز بخشید.» (بیهقی)

۱۲- ۱۱۳- āvand

پازند: «س» ۱۱۳۳

صاحب صفت و یا خصوصیتی را همی رساند.

۱۳۳۳ xvēš ۱۳۳۳ xvēšāvand خویشاوند

پازند: «س» ۱۳۳۳

۱۳- ۱۳۱۳- ōmand

پازند: «س» ۱۳۳۳ - اوستا «س» ۱۳۳۳ ، «س» ۱۳۳۳

۱۳۱۳- āvōmand

پازند: «س» ۱۳۳۳ - نشان صفت ملکی است.

۱۳۳۳ xrat ۱۳۳۳ xartōmand خردمند

پازند: «س» ۱۳۳۳

۱۳۳۳ tan ۱۳۳۳ tanōmand تنومند - پازند: «س» ۱۳۳۳

۱۳۳۳ āp ۱۳۳۳ āpōmand آب مند، آب دار

پازند: «س» ۱۳۳۳

در پارسی دری به گونه «اومند» و «مند» بر جای مانده.

«تو می دانی که سخت آرزومندم به دیدار پدر

خویش» (قصص قرآن)

۱۴- ۱۳۱- ičak

پسوند کوچک کردن است.

۱۳۱۳ kanik ۱۳۱۳ kaničak کنیز، دختر ۱۳۱۳

۱۵- ۱۳۱- čar

پازند: «س» ۱۳۱۳

اسم مکان همی سازد.

uzdēs (سازد) بت uzdēsčār (سازد) بتکده

پازند : سازد

gōl (گل) سازد gōlčār (گلزار)

dān - پازند : ویزد

۱۶- ۱۳

اسم مکان ساز است.

astodān (استودان، گور - پازند : استودان)

barsam (برسم) barsamdān (برسمدان)

(ظرف برسم) - پازند : برسمدان

ēn - پازند : یز - اوستا - دس

۱۷- ۱۲

zar (زر، طلا) zarrēn (زرین)

پازند : زرد

dār (دار، چوب) dārīn (دارین، چوبین)

پازند : وید

īh - پازند : یه

۱۸- ۱۱

اسم معنی ساز (یای مصدری)

tārik (تاریک) tārikīh (تاریکی)

nēvak (نیک) nēvakīh (نیک - پازند : نیک)

در برخی موارد به صفت تفصیلی پایان گرفته به پسوند م

tar افزوده همی، شود.

mištar (مهر، بزرگتر) mištarīh (مهری،

بزرگتری، از اسم رستم) patixšāh (پادشاه)

patixšāhīh (پادشاهی)

پازند : رستم)

دوست dōst دوست dōstih

پازند: وچ دودم از برخی ضمائر

خود xvat خود xvatih

از سوم شخص فعل (هست)

هست hast هست srehast hastih

نیست nēst نیست nēstih

پارسی دری:

چو تاریک شد روزگار بهی

ز لشگر به هرمز رسید آگهی (شاهنامه)

۱۹- ihā - پازند: دودم

قید همی سازد.

داد dāt داد، قانون dāstihā دادانه

پازند: و سوس دودم

دادستان dāstān دادستان، قضاوت dāstāstihā

دادستانه، از راه قانون

پازند: و سوس دودم

از برخی صفات

راست rāst راست rāstihā راستی ها

پازند: دودم

بی گناه an-vinās بی گناه an-vināsihā

بی گناهانه - پازند: دودم

در پارسی دری از میان رفته است و یگانه بازمانده آن در

واژه «تنها» همی باشد.

۲۰- ik -

اسم nām نام اسید nāmīk نامی، مشهور

در پارسی دری صامتِ فرجامینِ آن از بین رفته است.
«پارسی، رومی».

44-21

۱۱۹ kun کُن (kartan کردن) ۱۲۰ kunišn، کُنش، عمل

در جایگاه خبری اسمهای مشتق از محل مختوم -išn،
معنی الزام را بوجود همی آورد.

۱۱۳ - bav (būtan بودن) و ۱۱۳۱۱۳۱۱۳ bavišn بودنش، باید بود.

॥ ॐ नमो भगवते वासुदेवाय ॥

andar hamālān adartan ut čarput hučašm bavišn

اندر همالان فروتن و چرب (= نرم) و خوب چشم بودش
(= باید بود).

در پارسی دری، صامت (ن) از آن افتاده است: «مرا چنان خداوندی دارد که چندین نگرش کند» (تاریخ سیستان)

k - (یارسی، باستان $-k\bar{a}$) یازند: و، م

9-22

۹۱ vačak بچه - پازند : مرد

۱۵۰ nizak نیزه

kar - یازند : ویدل - اوستا ویدل

19-23

صفت فاعلی

هه‌ڵه‌ پێڕۆز pērōz و هه‌ڵه‌کار pērōzkar پیروزر

پازند: apāsōs

گاهی صفت همی سازد.

apāsōs - تمسخر apāsōskar

تمسخرکننده.

itār-tar - پازند: itār ، tar - اوستا itār

۲۴- itār

اگر به فرجام افعال پیوسته گردد، گونه‌های زیر را همی سازد.

صفت فاعلی همی سازد که خود همانند صفت کاربُرد دارد.

frēftār فریکار (از frēftan فریفتن)

پازند: frēftār

(از dātan دادن، آفریدن) dātār دادار، آفریدگار

پازند: dātār - اوستا dātār

اسم مشتق از فعل همی سازد که معنی مفعولی دارد.

guftār گفتار (از guftan گفتن) - پازند: guftār

kartār کردار (از kartan کردن) - پازند: kartār

ovar-var

۲۵- ovar-var

اسم و صفت همی سازد، با معنی صاحب چیزی

jān جان jānvar جاندار

kēn کین kēnvar کینه‌ور

dast دست dastovar دست‌ور

۲۶- bār - vār ، bār - پازند: bār ، vār - از ماده پارسی باستان

bara به معنی داشتن ریشه گرفته است.

تشکیل صفت و اسم را همی دهد.

دشمنی

دشمنی āštīh آشتی 𐬀𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎 anāštīh ناآشتی، جدال
 اگر بر صفت یا اسم مفعول بیاید، معنی نفی همی دهد.
 پدید 𐬀𐬎𐬎𐬎𐬎 paydāk پیدا 𐬀𐬎𐬎𐬎𐬎 apaydāk ناپیدا
 با مادهٔ زمان حال فعل شکل دهندهٔ صفت با معنی نفی
 همی سازد.
 𐬎𐬎 dān دان 𐬀𐬎 adān نادان (از مادهٔ فعل dānistan
 دانستن).

۲- 𐬀𐬎

apē - پازند: 𐬀𐬎 - اوستا - 𐬀𐬎

تنها بر سر اسم همی آید و از آن صفت منفی همی سازد.
 𐬀𐬎 bīm بیم 𐬀𐬎𐬀𐬎 apēbīm بی بیم - پازند: 𐬀𐬎𐬀𐬎
 𐬎𐬎 gumān گمان 𐬀𐬎𐬎𐬎 apēgumān بی گمان
 پازند: 𐬀𐬎𐬎𐬎

در پارسی دری بیشتر در چکامه همی آید، به گونه «آبی»
 زگردان کسی را آبی نام‌تر
 به جنگ دلیران بی آرام‌تر (شاهنامه)
 اما به گونه «بی» فراوان آمده است:
 گر او را به دست تو آید زمان
 شود رام روی زمین بی گمان (شاهنامه)

۳- 𐬀𐬎

apā-

معنی پیشوند (𐬀𐬎 apē) را همی سازد.

𐬎𐬎 gumān گمان 𐬀𐬎𐬎𐬎 apēgumān بی گمان

ham- - پازند: 𐬀𐬎

۴- 𐬀𐬎

معنی همنشینی و همکاری را همی رساند؛ بر اسم همی

آید و صفت و یا اسم همی سازد.

و دل کار سهو دل kār hamkār همکار - پازند : سهو دل

و دین دین سهو dēn hamdēn همدین

پازند : سهو - اوستا سهو و سهو

پارسی دری :

ز بیم سپهد هم راستان

بدان کار گشتند همدادستان (شاهنامه)

hu- پازند سهو

۵- ۳

معنی صفتِ خوب را همی رسانند، و اسم را تبدیل به صفت همی کند.

و دین دین سهو dēn hudēn خوب دین

پازند : سهو - اوستا سهو و سهو

چشم سهو چشم hučāšm خوب چشم، نیک خواه

چهره سهو چهره hučīhr خوب چهره، خو بروی،

زیبا

در پارسی دری صامتِ به (خ) تبدیل شده است «خرم،

خسرو»

duš - ضد معنی پیشوند hu- را همی دهد؛ اسم را تبدیل

۶- ۳

به صفت همی کند پازند : و سهو ، و سهو

و دانا دانا سهو dānāk dušdānāk دوش دانا، بد دانا،

نادان پازند : و سهو و سهو - اوستا و سهو و سهو

در پارسی دری «دژخیم، دژشنام، دژ آگاه»

اسد ۱۹۱۱ء سرحدوں کے ساتھ ۱۹۱۱ء سے ۱۹۱۱ء

pēš ē ōšān guft

پسوند ān از āmām پارسیِ باستان که نشانه جمعِ اضافی است ریشه گرفته است، و در پارسی میانه معنی اضافه را نمی‌دهد، تنها نشانه جمع است؛ پسوند ān را همی توان به پایانِ هر اسمی افزود، چه جاندار باشد و چه بیجان.

وارثین سے۔ kafīhā کوفہا - یازند : ولی کے سے۔

اسم مفرد و جمع

وسلا ۛ kar-ē ۛ کړه ۛ karpē ۛ ځامکه ۛ jāmakē

در گونه صریح شکلِ اصلیِ اسمِ همی باشد، و در همگی گونه‌های نحوی مورد استفاده است.

مبتدا :

ardavān pat staxr nišast اردوان پات استخر نشاست

اردوان به استخر نشست (= اردوان ساکن استخر بود)

گونه غیر صریح در گونه‌های زیر به کار همی رَوَد

مفعول صریح :

aspān ma ranjēnēt اسپان مرنجانید

مضاف‌الیه:

ut sāsān šapān ē pāpak but و ساسان شبانِ پاپک بود

و ساسان شبانِ پاپک بود.

ترکیب یا اسم مرکب

ترکیب به آن معنی است، که دو واژه جداگانه بهم به پیوندند و واژه‌ای با معنی دیگر را به سازند، در زبانِ پهلوی ترکیب بسیار رایج است، و نمونه‌هایِ گوناگون دارد، چند نمونه از ترکیب‌ها را در زیر با هم همی خوانیم.

۱ - ترکیبِ اسم با اسم:

rōčšapān شبانه‌روز؛ از رَچ rōč روز و سَپ šap شب.

kārnamak کارنامه (کتاب)؛ از کار kār و نام nāmak نامه.

ستورگاس stōrgas ستورگاه، مکان اسپان (= اصطبل) از ستور stōr و گاس gās.

۲ - ترکیبِ صفت با اسم، که از گردآوریِ آنان صفت به دست همی آید:
vat-xēm بدخیم؛ از vat بد و xēm خیم.
jut-bēš جداغم، بی غم؛ از jut جدا، بی، بدون و bēš غم.

vēhdēn بهدین، زرتشتی؛ از vēh به، خوب و dēn دین.
adān-mart نادان مرد؛ از adān نادان و mart مرد.

۳ - ترکیبِ اسم با یکی از مشتقاتِ فعل که از صفت ساخته همی شود:
nāmburtār نامبردار، دارای نام، وارثِ نسب؛ از nām نام و
burtār بُردار، حامل، حاصل (از فعل kartan) bīmkun
بیم‌کن، ترسناک، هراس‌آور؛ از ماده فعلِ کردن kartan در زمانِ حال و kun و bīm بیم.

نشانهٔ جمع

همان‌گونه که دانستیم، جمع در پهلوی به گونه (ān) و (ihā) است، که به فرجامِ اسمِ مفرد افزوده همی گردد؛ واژه نخستین ān، بازماندهٔ ساختِ جمع اسم در حالت وابستگی و ازگانی است، که در پارسی باستان بُنِ آنان به مصوتِ (a) پایان همی گیرد؛ در این حالت جزء صرفیِ واژه ānām- بوده و با افتادنِ هجای پایانی به گونه ān درآمده است.

rāstiha راستی‌ها - پازند : راسْتی‌ها

gōspandān گوسپندان - یازند : گوسپند و گوسپند

صفت

صفات همانند اسم، دو گونه اند، صریح و غیر صریح، در گونه صریح با حرف اضافه به کار نمی روند.
 nēvak نیک؛ دود spēt سپید؛ هن mas مه، بزرگ؛ دود siyāvah سیاه؛ سعد asar بی سر، ابدی.
 در گونه غیر صریح یا توصیفی، در پایان آن (ē) افزوده نمی شود.
 siyāvahē سیاهی؛ سعد asarē بی سری
 در پارسی میانه صفت با موصوف در شماره و گونه‌گی برابری نمی کند، و گونه غیر صریح صفت با اسم اندکی دوگانه است؛ صفت در گونه صریح در موارد زیر استفاده نمی گردد.

۱ - توصیف :

صفت پس از اسم نمی آید:

kunišn i nēvak i tō گونیش نیک تو

pil i spēt i arastak پیل سپید آراسته

pus i mas i ardavān پسر مه (= بزرگی) اردوان

صفت پیش از اسم نمی آید:

ān šap آن شب

مرد مست mastak mart

مرد کینه‌ور kēnvar mart

۲ - خبر

این داشت نیک و گور ایدر بسیار (هست). en dašt nēvak ut gōr ētar vas

پاپک شاد بود. pāpak šāt būt

۳ - قید

اردوان با سواران سخت شتافت. ardavān apāk asvārān saxt oštāft

گونه غیر صریح - صفت در گونه غیر صریح تنها در موارد توصیفی و پیش از موصوف استفاده همی گردد.

به پیکر آن آتش سیاه. pat ān i karp i syāvahē ātur

چه اش بی سر روشنی پیکر (را) از بی سر روشنی فراز آفرید. čē-š asar karp hač asar i rōšnīh frač tašit

صفت را همی توان با (ān م) جمع بست، ولی آن در مواردی هست، که صفت با نام اسم جنس در جمله بیاید (یعنی جنسیت صفت باید جزئی یا کلی باشد)

من خود (جزء) نیکانم یا بدتران. vēhān xvēš hēm ayāp vattarān

صفات توصیفی دارای سه گونه است؛ مطلق، تفضیلی، عالی.
 صفت مطلق - همان صفت همی باشد؛ همانند *veh* نیک

صفت تفصیلی - با افزودنِ پسوند tar به صفت مطلق ساخته می شود.

پارسی دری: از او نیکوتر چیز هرگز ندیده بود. (تاریخ بلعی)

hač to farraxtar andar gēhān kas nē bavēt

صفتِ عالی با پسوند tum به صفتِ مطلق همی باشد (سرمد ۶۱۳)
 vēhtum نیک‌ترین پازند: ۶۱۳؛ و نیز برای صفتِ عالی پسوندِ
 دیگری هم وجود دارد (ist (یا -ēst)

در پارسی دری تنها یک نمونه بر جای مانده «افدم» و فرهنگ‌نویسان با حرفِ اضافه، «ب» نوشته‌اند به گونه «بافدم».

مکن خویشتن از ره راست گم که خود را به دوزخ بری با قدم
(رودکی)

ضمایر بر دو گونه است پیوسته (= متصل) و جدا (= منفصل)، ضمیر
اول شخص مفرد به دو گونه یافت می شود

۱ - az من - یازند: از گونه مفرد فاعلی ضمیر adam
پارسی باستان و azəm اوستایی ریشه گرفته است.

من کنیزک (= دوشیره) نیستم، بلکه کنشِ نیکِ توام
ضمایر شخصی منفصل (= جدا) اینان هستند.

۲- man من - پازند؛ مالِ من، مرا، من)، از گونه غیر صریح ریشه گرفته و برای غیر صریح کاربرد دارد (از manā - مالِ من - به من. که گونه اضافه یار سه باستان)

لا بد وانك تراه في ١١١١ - ١٢١ - ١٣١

من کنیزک (= دوشیزه) نیستم، بلکه گُشِ نیکِ توام
ضمایر شخصی منفصل (= جدا) اینان هستند:

az	از	}	من	ما	amāh	اما
man	من					
tō	تو		تو	شما	ašmāh	اشما
ōy/avē	او، وی		ایشان		ōyšān / avešān	اوشان

ضمایر شخصی متصل (پیوسته) اینان هستند.

<u>مفرد</u>	<u>جمع</u>
م - m	مان - mān

جمع

- تان tān - ٣٣

- شان šān - ٣٣

مفرد

- ت t - ٣

- ش š - ٣

ضمایر پیوسته در گویش به پایان واژه پیوسته همی گردند و در نبشتن همیشه به واژه پیش از خود وصل همی شوند.

ku-m vizand ut ziyān ma kun ١٢٣٤ ١ ٣٣ ٣٣ ٣٣
که مرا گزند و زیان مکن.

čē-t ēt hast masist rās ٣٣ ٣٣ ٣٣ ٣٣ ٣٣
چه این ترا هست بزرگترین راه.

pāpak ka-š ān saxvan ašnūt ٣٣ ٣٣ ٣٣ ٣٣ ٣٣
پاپک کش (= که او) آن سخن (را) آشنود (= شنید)

ku-tān tan dusrav ut ruvān druvand nē bavāt ٣٣ ٣٣ ٣٣ ٣٣ ٣٣
که تان (= که شما را) تن بدنام و روان دروند نه باد.

tā-šān apārik pityāarak kēm ٣٣ ٣٣ ٣٣ ٣٣ ٣٣
تاشان (و تا ایشان را) پتیاره (= مخالفت) دیگر کم (باشد).

ضمیر مشترک

ضمیر مشترک در پهلوی «خود» همی باشد؛ واژه xvēš خوش - پازند : ٣٣٣٣ ، تنها به گونه صفتِ مشترک (همراه با اسم) به کار همی رَوَد، و در متون پهلوی گاهی به جای «خویش» کار بُرد دارد:

xvat nēvakih kunēt ٣٣٣٣ ٣٣٣٣ ٣٣٣٣
خود نیکی کند.

הוסיף לנסח - והרש"ק 1179 וז"ל וכן נראה

ضمیر نامعین

۱ har ، هر - سو hēč هیچ، هر کدام، وند visp هرکس، سپ ham هم،
هر کدام سپسو hamāk همه، سپسو (یا سپسو) hamōkēn همگی
۲ pat har 40 sāl به هر چهل سال

ضمیر اشارہ

۱۶۱ ēn - پازند: یز، س، ēt این کد ān آن، پازند: یو، س، ۱۱، الی oy ، او، لی ۱۱۱
im این، ضمیر «او» در گونه جمع الی ۱۱۱ sōšān به کار همی رَوَد.
۱۶۲ س، ۱۱۱ الی ۱۱۱ ēn čē vāt ast این چه باد(ی) است.
۱۱۱ س، ۱۱۱ الی ۱۱۱ pat ān hangōšitak

čē-t ēt ast masist rās مسم مسم مسم مسم مسم لسن
چت (= چه ترا) این بهترین راه است.
im rōč این روز = امروز. مسم م

ضمایر استفهامی

kē کی - پازند : ē - مسم čē چه - پازند : م ، و مسم katām کدام ، م
čand چند.

u-m kē dōst u-m kē dušman مسم مسم مسم مسم مسم مسم
مراکه دوست ، مراکه دشمن.

u-m čē sūt u-m čē ziyān مسم مسم مسم مسم مسم مسم
مرا چه سود ، مرا چه زیان
لو مسم مسم مسم مسم مسم مسم

tō hač katām toxmak ut dūtak hēh

تو از کدام تخمه و دوده‌ای؟

apar rūst čand pāy bālāy مسم مسم مسم مسم مسم مسم
بر رُست چند پای بالای.

حرف ربط (= پیوند)

u - همیشه با ضمیر پیوسته همی گردد - پازند : م

u-m ، u-t ، u-š

مسم مسم مسم مسم مسم مسم

frahang tōxm i dānišn u-š bar xrat

۴- IČ نیز (که همواره به واژه پیش از خود پیوسته همی شود)

— ayāp یا - یازند : ۱۰۰۰۰ ، ۱۰۰۰۰۰

מנהג שחור ופוסק

35 45 55

برای ساختن قید همی توان پسوندِ *ihā* را به اسم یا صفت افزود.

راستی‌ها، به درستی (از راست، rāst، راست،

سرهس xūpīhā خوبی‌ها، به خوبی (از سره xūp خوب)

دادیه dātihā دادی‌ها، طبق قانون (از دات، dāt، داد، قانون) و نیز از

اسم مصدر پایان گرفته به *išn* -

۱۳۰۳۰۳۶ mēnišnīhā منشی‌ها، مَدِّرانه (از mēnišn منش)

بی‌شماری از واژگانِ اضافه به گونه قید به کار همی روند، و نیز برخی

از قید بجای واژه اضافه کاربرد دارند.

(۴) ētar، ایدر، اینجا، این قید در پارسی دری، در واژگان زیر:

ایدر، ایدون، ایرا (از + ای + را) وجود داد.

که گیتی به آغاز چون داشتند که ایدر به ما خوار بگذاشتند

(شاهنامہ)

anōh آنجا، اَنَ به - پازند: اَنَ، apar (پَپ) بر، ul بالای،
 pēš پیش - پازند: پَپ، pas (پَپ) پس - پازند: پَپ، jut
 جدا - پازند: پَپ، andar اندر، در - پازند: پَپ، frōt فرود،
 frāč فراز، بالا - پازند: پَپ، apāč (پَپ) باز،
 دوباره - پازند: پَپ.

andrōn اندرون - پازند: پَپ، «اندون و درون» که مرکب
 انداز حرف اضافه (اندر = در) با پسوند (-وَن) در پارسی دری نیز آمده
 است.

زیر خاک اندرون شدند آنان که همه کوشکها برآوردند
 (رودکی)

پس به اندرون شد و اندر او بگشت. (تاریخ بلعی)
 azapar زَپَر - پازند: پَپ - در پارسی دری به گونه «آزَپَر» به کار
 رفته است.

یکی آتشی بر شد تابناک میان باد و آب از بر تیره خاک
 (شاهنامه)

azēr زیر؛ در پهلوی مرکب است از حرف اضافه «از az» و جزء
 «ēr» به معنی پایین، اما این ترکیب در پارسی دری از روزگار کهن فراموش
 شده و به این سبب ترکیب آن با حرف اضافه‌های دیگر همانند «از زیر» و
 بزیر» و «در زیر» مورد استفاده است.

هم اندر زمان تیره‌گون شد هوا به زیر آمد آن مرغ فرمانروا
 (شاهنامه)

قید زمان:

hamē hamē همی، hamēšak همیشه، hamvārak

همواره پازند: et آنگاه - پازند nd ید.

$\text{hargraz} / \text{hargiz}$ هرگز - پازند: nd ید - این قید به گونه گویش پهلوی آن هم در متون کهن به کار رفته است «ایشان هرگز بیرون نیایند از آتش دوزخ»

بزرگی و نیکی نیابد هگزر کسی کو به بد بود همدادستان
(دیوان فخری)

قیدهای چگونگی:

etōn ایدون، چنین، این چنین، čēgōn چون، چگونه پازند: nd ید، ham هم - پازند: nd ید.

قید نفی:

nē نه - پازند: nd ید؛ این قید در سنگ نبشته‌های هخامنشی به گونه naiy وجود دارد؛ در برابر این گونه بی‌گمان گونه دیگری همانند na وجود داشته، که حرف نفی (n) در فعلهای منفی از آن ریشه داشته است؛ از قید naiy واژگان «نه» و «نی» در پارسی دری به جای مانده، که هم در جزء صرفی فعل منفی به کار همی رَوَد، همانند «نبود - نیست» و هم گونه قید نفی «نه» و «نی» و نیز گونه پیشوند در ساختمان واژه.

«خدای را نه عرش حاجت است، و نه کرسی و نه به هیچ مخلوقات»
(تاریخ بلعی)

ma م - پازند: nd ید، این قید در پارسی باستان واژه mā و در پارسی میانه، این واژه در وجه امری کاربرد دارد ma kun مکن.

در پارسی دری این واژه گاهی جدا و همانند واژه مستقل، به گونه «مه» و گاهی پیوسته به فعل، همانند جزء صرفی نبشته همی شود؛ در مورد نخست بیشتر در جایگاه قید است.

مه یاری کنید بر بزه و دشمنادگی (تاریخ طبری)

حروف اضافه

andar اندر، در - پازند: *pat* به، برای - پازند: *o*
 به - پازند: *bē* به - پازند: *rāy* را، برای - پازند: *apar*
 بر، *apāč* باز، دوباره - پازند: *patiš* به او، *aviš*
 بهش، به او - پازند: *apāk* با - پازند: *es*

فعل (= کنش)

واژه‌ای که بر انجام کاری یا داشتن حالتی را همی رساند فعل خوانند؛ فعل در زبان ایرانی میانه غربی از ماده (ریشه) و شناسه ساخته همی شود؛ و دارای دو جهت معلوم و مجهول و چهار وجه، اخباری، امری، التزامی و تمنایی است؛ هر یک از وجه‌ها از ماده و شناسه ویژه هر یک از وجه‌ها ساخته همی گردد؛ و نیز دارای دو ریشه‌اند، یکی زمان گذشته (ماضی) و دیگری زمان حال (مضارع)؛ ماده مضارع برای ساختن فعلهای مضارع و وجه امری به کار همی رَوَند، و از ماده ماضی که برابر اسم مفعول است فعلهای ماضی ساخته همی شود، ماده مضارع از ریشه مضارع، ایرانی باستان، که پایان گرفته به پسوند *ta* بوده‌اند، همانند

aita manā kartām این کرده من (= این را من کردم)

buta ahmi بوده من است (= من بودم)

و این پسوند در پارسی میانه به «*t m*» تبدیل شده است.

۱۱۴۱۹ (یا ۱۱۴۱۸) *kartan* کردن - پازند: *es* - ماده زمان حال آن ۱۱۹

(یا ۱۱۳ kun و ماده ماضی آن ۱۱۹ (یا ۱۱۳) kart کرد.
 ۱۱۳ dāstan داشتن - پازند : ۱۱۳ - ریشه زمان حال آن و ۱۱۳
 dār دار و بُن مضارع ۱۱۳ dāšt داشت.

ماده‌های افعال اجباری ریشه گرفته از اسم

با افزودنِ پسوندِ «ēn ۲» به بُنِ زمانِ حالِ برخی از افعال، ماده افعال اجباری زمانِ حال به دستِ همی آید، برایِ ساختنِ ماده ماضی پسوندِ «āt ۱۱۳» و برایِ ساختنِ مصدرِ پسوندِ «-an» را باید افزود.
 rasēnitan رساندن (ماده زمانِ حال rasēn و ماده مضارع آن rasēnit) ریشه گرفته از rasītan رسیدن، که ماده زمانِ حال آن «ras» است. همین پسوند برای تشکیلِ فعلِ متعدی، ریشه گرفته از اسمِ کاربُرد دارد.

۱۱۳ paytākēnitan پیدا کردن
 (= آشکار کردن) ۱۱۳ paytāk پیدا.

۱۱۳ akārēn بیکار کردن - ۱۱۳ akārēnitan بیکار کردن - ۱۱۳ akār
 بیکار افعالِ ریشه گرفته از اسم را در گونه‌های لازم و متعدی در پارسی میانه همی توان بدون پیوستگیِ پسوندِ «ēn ۲» به گونه دیگری هم ساخت، بدین معنی که خودِ اسم بدونِ حروفِ اضافه به عنوانِ ماده زمانِ حال مورد استفاده قرار همی گیرد.

parr ← parrītan پریدن parr پَر

nihān ← nihāitan نهادن nihān نِهان

بالا آوردن، پارسی دری «کیکائوس در بابل بنای بلند به هوا شد برآورد»
(محمل التواریخ)

11014250 66 400 100000

بے کار tan bē kartan به کردن - دور کردن.

پارسی دری با معنی «دور شدن» - قیصر از پیش به شد و زبّا را بشارت داد. (تاریخ بلعی)

فرار آمدن - نزدیک شدن - به جایی رسیدن frāč matan ۱۱۲۶ ۷۱۷۱

فرار رسیدن - نزدیک شدن. frāč rasītan

۱۳۱۵ ۱۳۱۴ ۱۳۱۳ frōt vaštan فرود گشتن - پایین رفتن - دور شدن.

لسان و سوره ul āmatan بالا آمدن، طلوع کردن خورشید

بسیاری از افعالِ ترکیبی را نمی‌توان پیشوندهای فعلی را از آنان جدا نمود، زیرا این پیشوندها در پارسی میانه معنی خود را از دست داده‌اند و باگذشتِ زمان با ماده فعل آمیخته و ماده فعل جداگانه‌ای را ساخته‌اند.

a - د (در فعلِ 𐭠𐭣𐭥𐭩 amatan آمدن - 𐭠𐭣𐭥 matan) که از ā پارسی باستان ریشه گرفته و معنی نزدیک شدن را همی رساند.

۳ - ap (در فعلِ پارسیدن، پارسیدن) apaspārtan (در فعلِ پارسیدن) ma apaspār مسپار - از پیشوندِ فعلی upa پارسی باستان.

۳ - an - (h) (در فعلِ پارسیدن) handāxtān (انداختن) ham پیشوندِ فعلی پارسی باستان و به معنی «با هم بودن».

۳ - fra و fri- (در فعلِ فرمودن، فرمودن) framūtān یا (در فعلِ فرمودن) fra (فرستادن) fristātān (فرستادن) از پیشوندِ فعلی پارسی باستان fra به معنی «حرکت به پیش».

۲ - gu (در فعلِ آمیختن - آمیختن) gumēxtān - gumēčēt (آمیزد) ni - ۱ (در افعالِ نوشتن، نوشتن) nipištān یا (در افعالِ نوشتن) ništān نوشتن، nīštān (نهادن) از پیشوندِ ni پارسی باستان به معنی «حرکت به پایین».

۱ - o (در فعلِ اوژدن، اوژدن) ōžātān یا (در فعلِ اوژدن) zātān (اوژدن) از پیشوندِ پارسی باستان ava که انجام کاری را همی رساند.

۴ - pat (در فعلِ لباس پوشیدن) patmēxtān (در فعلِ لباس پوشیدن) از پیشوندِ فعلی پارسی باستان pati- به معنی حرکت بسوی چیزی.

۳ - par (در فعلِ پروردن) parvartān (در فعلِ پروردن) از پیشوندِ فعلی پارسی باستان para

۱ - vi (در فعلِ گریختن، گریختن) virēxtān یا (در فعلِ گریختن) vitartān (در فعلِ گریختن) vitaštān (در فعلِ عبور کردن، عبور کردن، رد شدن، رد شدن) vičēitān (در فعلِ گزیدن، انتخاب کردن) که از پیشوندِ پارسی باستان vi به معنی «حرکت به سوی های گوناگون» ریشه گرفته است.

افعال مرکب

فعل‌های که از ترکیب یک فعل با یک اسم ساخته می‌شوند، افعال مرکب نام دارند، و بیشتر با جزء دوم فعل «کردن kartan» همی آمیزند.

ک ۱۹۱۱۱ zēn kartan زین کردن

ل ۱۱۱۱۱۱۱۱ rōšnīh kartan روشن کردن

س ۱۱۱۱۱۱۱۱ āzmāyišn kartan آزمایش کردن

شناسه‌ها

شناسه به معنی جزء صرفی که بر شخص بستگی پیدا می‌کند، در پارسی میانه از ریشه (ah-) پارسی باستان که به معنی «بودن» است بُن مایه گرفته است؛ شناسه‌های افعال زمان حال (= مضارع) بدین گونه‌اند:

مفرد	جمع
اول شخص ۱ am- / ۱ em-	۱ em-
دوم شخص ۲ ed, ۲ ed(h), ۲ ed	۲ et-
سوم شخص ۳ at- / ۳ et-	۳ and- / ۳ end-

این شناسه‌ها نتیجه گونه‌های دگرگون شده شناسه‌های پارسی باستان (miy -hiy -tiy-) با حروف پایانی فعل a- یا aya همی باشد. در جمع (بعجز سوم شخص در اثر تأثیر aya شناسه‌های em-ē (ēaya) و در شناسه‌های مفرد (اول و سوم شخص) و در سوم شخص جمع در اثر تأثیر شناسه‌های (am - at - and) به وجود آمده‌اند، گاهی در اثر تأثیر aya

فعلی ربط «هستن» (با ریشه h) فعلی ناقص است و تنها وجه اخباری زمان حال و وجه التزامی دارد. صرف این فعل با دیگر افعال اندکی دوگانگی دارد، بدین سبب جدول صرف کامل آن را با هم می نویسم:

زمان حال وجه اخباری

مفرد	جمع
اول شخص ham / ام من هستم	hēm / ایم ما هستیم
دوم شخص hē(h) / ای تو هستی	hēt / اید شما هستید
سوم شخص hast / او هست	hand / اند آنان هستند

وجه التزامی

مفرد	جمع
دوم شخص -	(مانوی hāδ)
سوم شخص (hāt)	hand (مانوی hānd)
(مانوی hāδ)	

در وجه تمنایی hē برای سوم شخص مفرد دیده شده است؛
نفی در سوم شخص زمان حال وجه اخباری (nēst نیست) است.

پاپک را پسری هست.
pāpak rāy pūs ē hast

چیزهایی که اندر هر دو اند (= هستند)
čiš-ān i andar har 2 hand

(آن) که (را) پایانی نیست.
kē vitirišn nēst

تو از کدام تخمه و دوده ای (= هستی)
tō hač katām tōxmak ut dūtak hē(h)

کē ham ut kē ham xvēš ham

[illegible]

و ده مرد (یک) نان خوردند و سیراند (= سیر شوند)

برای ساختن این فعل از ماده مضارع استفاده می شود؛ دوم شخص مفرد وجه امر برابر ماده زمان حال است، و دوم شخص جمع شناسه et به ماده زمان حال افزوده می شود.

nūn-ič bōžišn gov ལྷ་མོ་སྤྱི་བུ་གཞུང་

ōštāp tā ō daryāp

گاهی دوم شخص جمع به « $\bar{e}(h)$ » پایان همی گیرد.

به گونه نفی، حرف اضافه **ma** به اول فعل افزوده همی شود

ما ساخوان ا-ش پورسڻ (از) او سخن مړسید.

مضارع اخباری

با افزودنِ شناسه‌های فعل مضارع، به ماده فعلِ زمانِ حالِ مضارع، وجه اخباری ساخته می‌شود ۱۳۱۹ (یا ۱۳۱۲) kartan «کردن»؛ ماده زمان حال ۱۳۱۸ kun همی باشد.

<u>جمع</u>	<u>مفرد</u>
kunēm ګڼ۱۲س۱	kunēm ګڼ۱۲س۱ / hunam اول شخص ۱۲س۱
kunēt ۱۲س۱و۲	kunē(h) دوم شخص ۱۲س۱و۲
kunēnd ۱۲س۱و۳	kunēt سوم شخص ۱۲س۱و۳

ut har čē tō framāyē(h) kunam ۱۹۵ ۱ لو ۱۹۵ ۱

مضارع التزامی

زمانِ حالِ مضارعِ التزامی، از ترکیب ماده فعل با شناسه‌های التزامی ساخته می‌شود، در متونِ پهلوی تنها سوم شخص مفرد و جمع آمده و معنی آرزو و تمنا را همی رساند و نیز مضارعِ التزامی گاهی برای بیانِ آینده به کار همی رَوَد

bavāt (یا bāt) از فعل و بūtan بودن، شدن

כא תשאלם - סורא סגא ו ומואל דומא וססלומא

سنة ١٢٣١ م ١١٠٠ هـ

hač āzārišn i pit ut māt ud sardār saxt pahrēčēt

kū - tān tan dusrav ut ruvān druvand nē bavāt

از آزرَدِش (= آزرَدِن) پدر و مادر و سردار سخت پرهیزید
تا شما را تن بدنام و روان دروند نه باد (= نباشد).
پارسی دری «آن اُشتر که به گاه شیر نداد، اکنون شیر همی دهد
(تاریخ طبری)

فعل التزامی زمان ماضی

زمان ماضی فعل التزامی، از ترکیب اسم مفعول برگزیده شما (۱۳۱۱۳۱)
kart ۱۳۱۱۳۱۳۱ (būt) با فعل وابسته در وجه التزامی (hāt ۱۳۱۱۳۱۳) ساخته
همی شود، و در متون پهلوی تنها سوم شخص مفرد آن بر جای مانده
būt hāt ۱۳۱۱۳۱۳۱ اگر می بود، اگر می شد.

مضارع خواستاری (= تمنایی)

زمان حال آن از ترکیب اسم فاعل فعل برگزیده شما همانند kunēnd
۱۳۱۱۳۱ (کننده) (barēnd ۱۳۱۱۳۱) (برنده) ماده زمان حال با پساوند -ēnd- با
پساوندهای فعل تمنایی ۱۳ یا ۱۳-īh ساخته همی شود: ۱۳۱۱۳۱ kunēndīh
گندی (= که او کند)

۱۳۱۱۳۱ ۱۳۱۱۳۱۳۱ ۱۳۱۱۳۱۳۱ ۱۳۱۱۳۱۳۱

pat kasē-š kas apasōs ma kunēndīh

کسی بر کسی استهزاء می کند

در پارسی دری در دوره نخستین بازمانده وجه تمنایی پارسی میانه به
گونه (ای - ē) یعنی یای مجهول که به پایان ریشه های مضارع و ماضی
افزوده همی شود، به ویژه در واژگان که با واژه «کاشکی» آغاز همی شود؛

هرگاه واژه «کاشکی به ریشه‌های مضارع افزوده شود، فعلی است که در زمان حال یا آینده روی به دهد، «کاشکی فسادی دیگر نکندی» (بیتهی)

فعل خواستاری زمان ماضی

زمان ماضی وجه تمنایی، از ترکیب اسم فعل برگزیده شما با وجه تمنایی وابسته «بودن» *vh* در زمان حال سوم شخص مفرد (سوم یا سوم) ساخته می‌شود؛ برای نمونه فعل *kartan* «کردن» و سوم *kart hē*

... ۶۱۶ ... سوم *kē-m ... kart hē* که من کرده باشم.

هرگاه واژه «کاشکی» به ریشه ماضی افزوده شود، فعلی است که در زمان گذشته بایستی روی دهد (و روی نداده است):
«کاشکی مُرده بودیمی و این رسوائیها ندیدیمی» (بیتهی)

جهت مجهول

زمان حال

نشانه فعل مجهول در پارسی میانه *ih* است؛ که به پایان ماده زمان حال فعل پیوسته می‌گردد، همانند فعل *ih* (یا *ih*) *kartan* کردن؛ فعل مجهول زمان حال سوم شخص آن *kunihēt* و در سوم شخص جمع *kunihēnd* یا *dānistān* دانستن، سوم شخص مفرد مضارع آن *dānihēt*

patiš dānihēt nōk dātārih بهش دانسته شود نو داداری.

מלכות ישראל ויהודה וישראל ויהודה

اردوان و سواران فراز رسیدند

از ویژگی‌های این افعال ساختمان مجهول است که به دو گونه یافت
 همی گردد. گونه نخست - فعل به گونه اسم مفعول است : ۱۳۱۹ (یا ۱۳۱۲/۱۳۱۱)
 kart «کرده شده» ۱۳۲۰ guft «گفته شده» و فاعلِ منطقیِ آن ضمیر
 پیوسته است (که همواره به حرفِ ربطِ پیش از خود و یا به ضمیرِ نسبی
 پیوسته همی شود، و همیشه میانِ ضمیرِ پیوسته و فعلِ واژگانِ دیگری
 همی آیند.

<u>مفرد</u>	<u>جمع</u>
اول شخص کم i-m kart	کم i-mān kart
دوم شخص کم i-t kart	کم i-tān kart
سوم شخص کم i-š kart	کم i-šān kart

گونه دوم - فعلی به گونه اسم مفعول است و فاعل منطقی آن اسم در گونه صریح و یا ضمیر همی باشد. ضمیر اول شخص مفرد به گونه «ا man من» و سایر ضمایر به گونه صریح همی آیند، مفعول منطقی نیز در گونه صریح به گفته در همی آید و در جمله جای مشخصی دارد، یعنی نزدیک فعل و پس از فاعل جای دارد و ضمیر پیوسته از میان برداشته همی شود.

שנה שני עשר אלף ואלפיים וארבע מאות

ka rōč būt ardavān kanīčak xvāst

هنگامی که روز بود، اردوان کنیزک (را) خواست.

ماضی نقلی

ماضی نقلی از ریشه فعلِ مُعین ēstātan «ایستادن» به گونه مضارع (ēstēt) با فعلِ اصلی، که به گونه اسمِ مفعول است، به دست همی آید:

۱۱۴۲۰ ۴۱۱۴۱۰ āmat ēstēt آمده است

۱۱۴۲۰ ۴۱۱۴۱۰ guft ēstēt گفته است

فاعلِ منطقیِ افعالِ متعدی، در زمانِ ماضیِ نقلی یا به گونه اسمِ در گونه صریح و یا به گونه ضمیرِ پیوسته است

۱۱۴۲۰ ۴۱۱۴۱۰ ۳۱۹ ۱۱۴۲۰ ۴۱۱۴۱۰ ۱۱۴۲۰ ۴۱۱۴۱۰

$\text{hač vinās i-tān kart ēstēt pat patit bēt}$

از گناهی (که) کرده اید پتت (= توبه) کنید

ماضی نقلی کامل

از ریشه زمانِ ساده فعلِ کمکی (مُعین) ēstātan «ایستادن» با اسمِ مفعولِ لازم و برگزیده شما ساخته همی شود، و اگر فعلِ برگزیده متعدی باشد، فعلِ مُعین به گونه اسمِ مفعول در همی آید (فعلِ برگزیده چه لازم و چه متعددی به گونه اسمِ مفعول است، و در نبشته‌های پهلوی تنها سوم شخص جمع آن دیده شده است).

۱۱۴۲۰ ۴۱۱۴۱۰ ۳۱۹ ۱۱۴۲۰ ۴۱۱۴۱۰ $\text{šap ka ardavān xūpt ēstāt}$

شب هنگامی که اردوان خوابیده بود.

ماضيِ نقلیِ بعید

با افزودنِ فعلِ مُعین būtan «بودن» به ماضیِ نقلیِ کامل،
ماضيِ نقلیِ بعید به دستِ همی آید

۴۴ ۱۹۱۴۱۴۱ ۱۳۱۱۳۱۳۱ mat ēstāt būt آمده بود

۱۲۱۴ ۱۱۳۱ ۱۰۱۳۱۳۱ ۱۰۱۳۱۳۱ ۱۰۱۳۱۳۱ ۱۰۱۳۱۳۱ ۱۰۱۳۱۳۱

۱۹۱۴۱۴۱ ۱۳۱۱۳۱۳۱ ۱۰۱۳۱۳۱ ۱۰۱۳۱۳۱ ۱۰۱۳۱۳۱ ۱۰۱۳۱۳۱ ۱۰۱۳۱۳۱

ut andar tan i xvēš ut martōm i-š andar sardārih

mat ēstāt būt gursak tišnak ut apējāmak dāšt

و اندر تنِ خود و مردم که اندر سرداری او آمده بود(ند)

گرسنه و تشنه و بی‌جامه نگاهداشت (= داشته بود)

فعلِ امر

برای ساختنِ این فعل، از ماده مضارع استفاده همی شود، دوم شخصِ
مفردِ امر شناسه‌ای ندارد و برابرِ ماده مضارع است.

کُن gov, kun

در فعلِ امرِ منفی از واژهٔ «ma» استفاده همی شود «ma kun
مکن»

گونه‌هایِ اسمیِ فعل

«اسمِ مفعول»

در پارسی میانه دو گونه اسمِ مفعول یافت همی گردد؛ گونه نخست

برابر ماده زمان ماضی است : kart ۱۴۱۹ «کرده شده»، guft ۱۴۲۴ «گفته»، vitart ۱۴۲۱ «رفته» این گونه اسم مفعول در جمله با فعل متعدی مجهول استفاده همی شود و بر پایه خبری است، و نیز جزء اصلی همه افعال ترکیبی همی باشد.

۱۴۲۴ ۱۴۱۹ guft ēstēt گفته شده است

۱۴۲۴ ۱۴۱۹ nipišt ēstāt نوشته شده بود

گونه دوم با افزودن ماده زمان ماضی با پشوند «ak» ساخته همی شود.

۱۴۱۹ kartak کرده، ۱۴۲۴ ۱۴۱۹ nišastak نشسته

اسم فاعل

اسم فعال با افزودن ماده زمان حال با پسوند -ēnd ساخته همی شود، همانند kunēnd «کننده» girēnd «گیرنده»؛ و نیز اسم فاعل پایان گرفته به پسوندهای «-ān، -nadak» که همراه به گونه صفت یا قید به کار همی رَوَند.

(با پسوند -nadāk) : parandak پرنده (= پرواز کننده)

(با پسوند ān) : grigān گریان

مصدر

با افزودن «an» به ماده فعلی زمان ماضی، مصدر بوجود همی آید، در نتیجه kar از فعل kartan کردن و یا guf از فعل guftan گفتن، و dā از فعل dātan دادن ناگفته نماند پسوند مصدر در پارسی میانه از دیدگاه

تاریخی بایستی «tan» باشد که بازمانده پسوند «tanaïy» پارسی باستان است، و چنان که همی دانیم خط پهلوی، گونه کهن آن تا زمان ما پایدار مانده؛ ولی در دگرگونی ریشه‌ای مصدر جابجایی بوجود آمده، که واژه «t» از پسوند به ماده فعل و تبدیل پسوند tan به an شده است.

اعداد

اعداد به دو گونه در پهلوی به نگارش در همی آیند، به گونه اعداد (۱-۲-۳)، و به گونه حروف (یک، دو، سه)؛ در زیر این دو گونه را با هم همی خوانیم:

۱ - به گونه حروف نویسی

پهلوی	پازند	هزارش	پارسی دری
evak ١٢٣	yak ١٢٣	—	یک
—	dō ١٢٣	talīn ١٢٣	دو
si ١٢٣	si ١٢٣	taltā ١٢٣	سه
čahār ١٢٣	čahār ١٢٣	arbā ١٢٣	چهار
panj ١٢٣	panj ١٢٣	xomašyā ١٢٣	پنج
šaš ١٢٣	šaš ١٢٣	šatā ١٢٣	شش
haft ١٢٣	—	šabā ١٢٣	هفت
hašt/ašt ١٢٣	hašt ١٢٣	tōmanyā ١٢٣	هشت
noh ١٢٣	noh ١٢٣	tašā ١٢٣	نه

پهلوی	پازند	هزارش	پارسی دری
dah	dah	ašaryā	ده
yāzdah	yāždah	ahatā-ašaryā	یازده
davāzdah	dvāždah	tālīn-ašaryā	دوازده
sizdah	siždah	taltā-ašaryā	سیزده
čahārdah	čahārdah	arbā-ašaryā	چهارده
pañdah	paždah	xomšayā ašaryā	پانزده
šānzdah	šąždah	šatā ašaryā	شانزده
hafdah	hafdah	šabā ašaryā	هفده
haštdah	hašdah	tōmanyā ašaryā	هجده
hōžhad	nōždah	tašā ašaryā	نوزده
vist	vist	ašarīn	بیست
vist ēvak	vist.u.yak	ahatā ašarīn	بیست و یک

پهلوی SĪ	یازند SĪ	هزوارش tālatin	پارسی دری سی
دود س	دود د و س و	س س س س س	سی ویک
SĪ ēvak	sī.u.yak	ahata talatin	
چهار س	چهار س د و س و	arbāin	چهار
čihar	čihal	ahata arbāin	چهار ویک
čihal ēvak	čihal.u.yak		
پنج س	پنج س س س س س	xomašin	پنجاه
panjah	panjāh		
پنج س س س	پنج س س س س د و س و	ahatā xomašin	پنجاه ویک
panjah ēvak	panjāh.u.yak		
شست س	شست س س س س س	šatin	شست
šast	šast	ahatā šatin	شست ویک
šast ēvak	šast.u.yak		
هفت س	هفت س س س س س	šabāin	هفتاد
haftāt	haftāt	ahatā šabāin	هفتاد ویک
haftāt ēvak	haftāt.u.yak		
هشت س س س	هشت س س س س س س س	tōmanin	هشتاد
haštāt	haštāt	ahatā tomanin	هشتاد ویک
haštātēvak	haštāt.u.yak		
نات س	نات س س س س س	tašāin	نود
navat	nawat	ahatā tašāin	نود ویک
navat ēvak	navat.u.yak		
صد س	صد س	māyah	صد
sat	sat		

پهلوی	پازند	هزارش	پارسی دری
𐭮𐭥𐭥𐭥 sat ēvak	𐭮𐭥𐭥𐭥 sat.u.yak	𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥 ahatā māyah	صدویک
𐭮𐭥𐭥𐭥 hazār	𐭮𐭥𐭥𐭥 hazār	𐭮𐭥𐭥 alaf	هزار
𐭮𐭥𐭥𐭥 bēvar	𐭮𐭥𐭥𐭥 bēvar	—	بیور-ده هزار

اعداد اصلی در پارسی میانه بدین گونه نوشته می شوند:

یگان

𐭮𐭥𐭥𐭥 (پازند 𐭮𐭥𐭥𐭥)	𐭮𐭥𐭥 ۲
𐭮𐭥𐭥 ۳	𐭮𐭥 ۴
𐭮𐭥 ۵	𐭮𐭥𐭥 ۶
𐭮𐭥𐭥 ۷	𐭮𐭥𐭥𐭥 ۸
𐭮𐭥𐭥𐭥 ۹	

دهگان

𐭮𐭥𐭥 ۱۰	𐭮𐭥 ۲۰
𐭮𐭥𐭥𐭥 ۳۰	𐭮𐭥𐭥 ۴۰
𐭮𐭥𐭥𐭥 ۵۰	𐭮𐭥𐭥𐭥 ۶۰
𐭮𐭥𐭥𐭥 ۷۰	𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥 ۸۰
𐭮𐭥𐭥𐭥 ۹۰	

صدگان

𐭮𐭥𐭥𐭥 ۱۰۰	𐭮𐭥𐭥 ۲۰۰
𐭮𐭥𐭥𐭥 ۳۰۰	

هزارگان

۲۰۰۰	سِلج	۱۰۰۰	لج
		۳۰۰۰	سِلج

اعداد از ۱۰ تا ۲۰ از جمع اعداد با و dah با یگان به دست همی آیند.

۱۲	سِر	۱۱	سِر
۱۴	وسِر	۱۳	وسِر
۱۶	وسِرِس	۱۵	وسِرِس
۱۸	وسِرِسِر	۱۷	وسِرِسِر
		۱۹	وسِرِسِرِس

از بیست به بالا نیز به همین گونه به نگارش در همی آیند.

۲۲	لِس	۲۱	لِس
۲۴	لِس	۲۳	لِس
۲۶	لِسِرِس	۲۵	لِسِرِس
۲۸	لِسِرِس	۲۷	لِسِرِسِر
		۲۹	لِسِرِسِرِس

گمان همی رَوَد که اعدادِ آحاد و عشرات بوسیله حرفِ ربط «و» بهم

پیوسته همی شوند.

۲۲ vīst ut dō

۵۵۴ paṣsat pañjāh ut čahār

اسم با عدد همیشه به گونه مفرد مورد استفاده است.

دوزن dō zan دوزن

هفت کشور haft kišvar

هفتاد فرسنگ haftāt farsang

برخی از زمانها اسم با اعداد برابری همی کرده است.

۱۲ اختران 12 axtarān

هر دو آفریدگان har 2 dāmān

برخی از زمانها عدد پس از اسم همی آید.

۱۳۱۹ ... ۱۳۱۹

artaxšēr asp dō hač bārakān i ardavān ... zēn kart

اردشیر دو اسپ از بارکان (= اسپان) اردوان (را) ... زین کرد.

اعداد اصلی را با پسوند «ān» جمع همی بندند؛ همانند 2 ān =

دوان

ō mān har 2 ān sūt afkārīhā

این برای هر دوی ما سودمند خواهد بود

گاهی به گونه اسمی در مورد اسم ویژه‌ای به کار همی رَوَد.

haftān هفتان - هفت فلک

dvāzdahan دوازدهان = دوازده بُرج

اعداد اعشاری

در مورد اعشار باید مخرج را پیش از صورت کسر آورد.

3 ēvak یک سوم $\frac{1}{3}$

با اسم بوسیله کسره اضافه ترکیب همی شود

3 ēvak i rōč ut 3 ēvak i šap

یک سوم روز و یک سوم شب

اعداد ترتیبی

برای ساختن اعداد ترتیبی پسوند *-um* (پازند *ه*) را باید افزود؛
 اعداد ترتیبی یک تا بیست و یکم را با هم می خوانیم:
 سلس (یا رهل) *fratom* یکم *hazdist* دوم *naxost* - پازند *ه* سلس
 نخست، نخستین.

پهلوی	پازند	هزارش	پارسی دری
2-om <i>س</i>			دوم
<i>dītīkar</i> <i>و</i>	<i>datīgar</i> <i>و</i>	<i>talīn-om</i> <i>م</i>	ددیگر
3-om <i>س</i>			سوم
<i>sītīkar</i> <i>و</i>	<i>sātīgar</i> <i>و</i>	<i>taltā-om</i> <i>م</i>	سدیگر
4-om <i>س</i>		<i>tas-om</i> <i>م</i>	چهارم
<i>čahārom</i> <i>ه</i>	<i>čahārom</i> <i>ه</i>	<i>arbā-om</i> <i>ه</i>	
5-om <i>س</i>			پنجم
<i>panjom</i> <i>ه</i>	<i>panjom</i> <i>ه</i>	<i>xomašyā-om</i> <i>ه</i>	
6-om <i>س</i>			ششم
<i>šašom</i> <i>ه</i>	<i>šašom</i> <i>ه</i>	<i>šatā-om</i> <i>ه</i>	
7-om <i>س</i>			هفتم
<i>haftom</i> <i>ه</i>	<i>haftom</i> <i>ه</i>	<i>šabā-om</i> <i>ه</i>	
8-om <i>س</i>			هشتم
<i>haštom</i> <i>ه</i>	<i>haštom</i> <i>ه</i>	<i>tomanyā-om</i> <i>ه</i>	

پهلوی	پازند	هزوارش	پارسی دری
9-om سرسرای	nohom نوهم	taša-om تاشا-وم	نهم
10-om ورا	dahom داهوم	ašaryā-om اشاریا-وم	دهم
11-om ورا	yāzdahom یازدهوم	—	یازدهم
12-om ورا	dvāzdahom دوازدهوم	—	دوازدهم
20-om ورا	vistom بیستوم	—	بیستم
21-om ورا	vist.ut-om بیست و یکوم	—	بیست و یکم

اعدادِ فاصل

برای اعداد مشخص کننده و فاصل عدد را دوبار باید تکرار کرد.

یک یک - سوا ēvak ēvak 959 959

ਸਰਕਾਰੀ ਸਕੂਲ ਫਤਿਹਗੜ੍ਹ

u-šan čēgōnih ēvak ēvak fračtar gōvēm

چگونگی ایشان را یک یک فرازتر گویم



متون برگزیده

وای ۱ ههسعو ۱۱۳۱ س ۱۴۱ ههس ۱۳۱۱۳۱ ۱ ههس
 سعو ۱ ۱ ههس ۱۳۱۱۳۱
 وای ۱۱۳۱ ههسعو ۱۱۳۱ ۱۳۱ ۱۳۱۱۳۱
 وای ۱۳۱۱۳۱ س ۱۳۱ ۱۳۱۱۳۱ ۱۳۱۱۳۱
 ۱۳۱۱۳۱ ۱۳۱۱۳۱ ۱۳۱۱۳۱ ۱۳۱۱۳۱ ۱۳۱۱۳۱ ۱۳۱۱۳۱
 ۱ ۱۳۱۱۳۱ ۱ ۱۳۱۱۳۱ ۱۳۱۱۳۱ ۱۳۱۱۳۱ ۱۳۱۱۳۱ ۱۳۱۱۳۱

نام ستایش آن که همی بود، و همی هست و همی بُود.
 ایزد سپندمینو، نیز اندر مینوان مینو؛ او خودش یک نام (هست)؛ نیز
 هرمزدخدایِ مهست، توانا، دانا، دادار، پرورنده و پناه و خواهر (= مهربان)
 و کرفه‌گر و بخشایش‌کننده؛ و به ویژه نیک دادستانی و همه زور.

ŠM w štyšn' y °LH hm'y YHWWN-t w hm'y °y^T w hm'y ut

bavēt yāzāt spēnāk mēnōg andār ič mēnōgān mēnōg uš
xvāt-š

ʾdṣk šm ʾwhrmzd c hwtʾy mʾsyst twbʾnʾk dʾnʾk hwʾpl dʾtl
 ēvāk nām ōhrmāzd ič xvātāy masist tuvānāk dānāk xvāpār
 dātār

w plwł'ł krpkgł ʾpyck ŠPYL dʾstʾnyk w hmʾk zwł
ut pārvārtār kīrpākkār apēčak vēh dātāstānīk ut hāmāk zōr

[illegible]

سپاس آن‌که، بزرگ استوار، که به خود بودی آفرید، زور و دانایی برتر
پنج امشاسپند و بسیار ایزدان، و روشن بهشت و گرزمان و گرد آسمان و
خور (= خورشید) تابان و ماه بامیک (= درخشان) و ستاره بسیار تخمه و

sp's y °LH °wstyk°n MNW °plyt PWN NPŠH hn°mbwtyk

spās i ōy.ōstikān kē āfrīt pat xvēš hanāmbūtīk

zwł w d'n'kyh 'ptl 6 'mhr'spnd KBY(R) yzd'n w

zōr ut dānākīh apartar 6 amahraspand vas yazdān ut

lwšn whšt w glt y 'sm'n w hwl y t'b'k w m'h

rōšn vahišt ut gart i asmān ut xōr i tābāk ut māh

y b'myk w stl y KBY(R) twhmik w w't w 'ndl'w'y

i bāmīk ut star i vas tōxmāk ut vāt ut andarvāy

w tħš w MY' w dmyk w wlvwl w gwspnd w ywkšwšt

ut ātaxš ut āp ut damīk ut urvar ut gōspannd ut

ayōkšust

w 'NŠWT'

ut martōm

ששון ושמחה ושלום ושלום ושלום

1919 א' וואך פארעט וועלכעס וואו זיכער א

و دلو وید و سمن رس ۱۱۴ - سد لایه ب سارسی ا لسوم و سدری ب

1365 11 12 - 1365 12 12

یزشن و ستایش آن خدای کرفه گر، که او مِه کرد، از هر گیتی آفرینش

مردم (را)؛ به گواهی و کیروکی (= ادراک) (ایشان را) داد (= آفرید)، اندام

شهر اشویی و فرمانروایی آفریدگان (را) به رزم و پیوستگی (به) پذیره
(= مقابله) دیوان.

ycšn w nyd°yšn °LH y hwt°y y krpkggr MNW-š ms
yazišn ut niyāyišn ōy i xvatāy i kirpakgar kē-š mas

krt' MN KL° gyty dhšn°n mltwm PWN gw°kyh w kylwkyh
kart hač har gēti dahišnān martōm pat gōvākīh ut
kērōkīh

d°t štr' °hlyh y hnb°m w l°ysnyt°lyh y d°m°n PWN lcmyk
dāt šahr ahlāih i hanvām ut rasēnītārīh i dāmān pat
razmik

w °ywcšn y ptylk ŠYD°-°n
ut gyūčīšn i pātīrak dēvān

و ایزد ایزد - سوس - سوسل کور - لادشاه
دشاه - لولش - کلشاه - دوشاه - سوسل
سوسل - سوسل - سوسل - سوسل - سوسل
سوسل - سوسل - سوسل - سوسل - سوسل
سوسل - سوسل - سوسل - سوسل - سوسل
سوسل - سوسل - سوسل - سوسل - سوسل
سوسل - سوسل - سوسل - سوسل - سوسل

نماز به ویسپ آگاهِ خوابَر (= مهربان) که او فرستاد یشت فروهرِ
 زرتشت سپیتامان، آشتی به آفریدگان دانش دین، و گروش (= ایمان) به
 «آسن خرد» و گوشو سرود خرد» دانایی (بر) ویسپ هستان، بودان بُودان،
 فرهنگان فرهنگ؛ که روان به پُل رستگار بُود، از دوزخ گذراننده (بُود)، که
 به آن برترین اخوانِ اشوان، روشن، خوب بوی همه خواری (= آسایش)
 (رسد).

nm'c 'L wsp 'k's y hw'pl MNW-š plystyt yšt plw'hl y
 namāč ō visp ākās i xvāpar kē-š frēstēt yašt fravahar i

zltwhšt y spyt'm'n 'štyh 'w d'm'n w dyn d'nšn' w
 zartaxšt i spētāmān āstih ō dāmān ut dēn dānišn ut

HYMNW(N)-šn 'syn'hlt'yk w gwšw-slw't'hlt y d'n'ykyh
 virravišn āsēn-xartik ut gōšō-srōt-xrat i dānāyikih

l'ysnyt'lyh y wsp 'YT'-n YHWWN-t'n YHWWN-yt'n
 pl'hng'n

rāsēnītārīh i visp hastān bütān bavētān frahnagān

pl'hng 'YK YHWWN-yt pwlh bwth't'l y MN dwshw w
 frahang ku bavēt puhl bōxtār i hač došaxv ut

w't'lt'l y 'L zk phlwm 'hw'n y 'hlwb'n lwšn hw-bwy i
 vatārtār i ō ān pahlom axwān i ahlavān rōšn hu-bōy ē

hamāk xvārīh

به فرمانِ تو خوابِ پذیرم و اندیشم و گویم و وزم، (به) دین ویژه
(= پاک) خستوانم (= اعتقاد دارم) تو به گِرشوم، از هر بزه (دین)
(را از) آسینتک گُنش (= بدکرداری، بی عدالتی) نگه دارم، (= دور کن
(از) جانِ شش زوران (= امشاسپندان)؛ منش و گوشن و گُنش و
هوش و خرد پرهیزگاری (= مراقبت) کنم.

ˈphšm MN KL˚ bwck ˈpyck YḤSNN-m ḥwt-š ˈsyntk kwnšn
abaxšam hač har bōzak apēčak dāram xrat-š āsēntak
kunišn

ph'lyčšnykyh 6 zwl'n y HY° mynyšn w gwbsn w kwnšn
 pahārizišnikih 6 zōrān i jān mēnišn ut gōvišn ut kunišn
 w wyl w hwš w hlt'
 ut vīr ut hōš ut xrat

𐭯𐭮𐭲 𐭮𐭮𐭲 𐭮𐭮𐭲 𐭮𐭮𐭲 𐭮𐭮𐭲 𐭮𐭮𐭲 𐭮𐭮𐭲 𐭮𐭮𐭲 𐭮𐭮𐭲 𐭮𐭮𐭲
 𐭮𐭮𐭲 𐭮𐭮𐭲 𐭮𐭮𐭲 𐭮𐭮𐭲 𐭮𐭮𐭲 𐭮𐭮𐭲 𐭮𐭮𐭲 𐭮𐭮𐭲 𐭮𐭮𐭲 𐭮𐭮𐭲
 𐭮𐭮𐭲 𐭮𐭮𐭲 𐭮𐭮𐭲 𐭮𐭮𐭲 𐭮𐭮𐭲 𐭮𐭮𐭲 𐭮𐭮𐭲 𐭮𐭮𐭲 𐭮𐭮𐭲 𐭮𐭮𐭲
 𐭮𐭮𐭲 𐭮𐭮𐭲 𐭮𐭮𐭲 𐭮𐭮𐭲 𐭮𐭮𐭲 𐭮𐭮𐭲 𐭮𐭮𐭲 𐭮𐭮𐭲 𐭮𐭮𐭲 𐭮𐭮𐭲
 𐭮𐭮𐭲 𐭮𐭮𐭲 𐭮𐭮𐭲 𐭮𐭮𐭲 𐭮𐭮𐭲 𐭮𐭮𐭲 𐭮𐭮𐭲 𐭮𐭮𐭲 𐭮𐭮𐭲 𐭮𐭮𐭲

به کامه تو کرفه گر، نیک منشی، نیک گوشنی، نیک گنشی (ترا) پرستش
 (کنم)؛ که گشایم راه روشن (را) که به من گران رنج دوزخ نه رسد، به چینود
 پل گذرم، به آن مان (= خانه) بهشت پُربوی (و) آراسته همه خواری
 (رسم).

PWN k'm LK krpkgl plstšn PWN wyh- mynyšnyh wyh
 pat kām tō kirpakgar prastišn pat vēh mēnišnih vēh
 gwbsnyh wyh-kwnšnyh °YK ŠLYTWN-m PWN l's y lwšn
 gōvišnih vēh kunišnih ku višātam pat rās i rōšn
 °YK-m L° YH̄MWN-yt gl'n pzt y dwšhw wtylm PWN
 ku-m nē rasēt garān pazat i dōšaxv vitēram pat

hlwsp pysyt y hm^ok hw^oly
harvisp pēsēt i hamāk xvārih

ستایش آن بخشایش کننده خدای، که (به) کامه فرمان، فرمانبرداران، کرفه (را) پاداش کند؛ نیز به افدم (= واپسین) دروندان (را) نیز از دوزخ رهایی بخشد، و به پاک، و بسبب آفریدگان (را) سامان بخشد.

dwšhw w ʾpyckyhʾ wynʾlyt wsp dʾm
dōšaxv ut apēčakīhā vīnārēt visp dām

[illegible]

سپاسم سپاسم سپاسم سپاسم سپاسم سپاسم سپاسم سپاسم سپاسم سپاسم
سپاسم سپاسم سپاسم سپاسم سپاسم سپاسم سپاسم سپاسم سپاسم سپاسم

supās. ōu. vaōrg. i. hastyān. ku. āfrīt. avanīt. u. pa. xvāš.
angām. batī. žōr. u. dānāi. awartār. šaš. aməšāsbandan.
avad. vāš. yaszdan. u. rōšan. vahəšt. u. garōθman. u.
girō. āsman. u. xvūr. i. tāwā. u. mäh. i. bami. u. star. i.
vas-tōxəm. u. vāt. u. andar. vāē. āw. u. ātaš. i. zāmin. u.
urvar. u. gōspand. u. ayōxšast. u. marđum.

سپاسم سپاسم سپاسم سپاسم سپاسم سپاسم سپاسم سپاسم سپاسم سپاسم
سپاسم سپاسم سپاسم سپاسم سپاسم سپاسم سپاسم سپاسم سپاسم سپاسم
سپاسم سپاسم سپاسم سپاسم سپاسم سپاسم سپاسم سپاسم سپاسم سپاسم
سپاسم سپاسم سپاسم سپاسم سپاسم سپاسم سپاسم سپاسم سپاسم سپاسم
سپاسم سپاسم سپاسم سپاسم سپاسم سپاسم سپاسم سپاسم سپاسم سپاسم
سپاسم سپاسم سپاسم سپاسم سپاسم سپاسم سپاسم سپاسم سپاسم سپاسم

yazašn. u. nyāyašn. əž. ōi. xvađai. kərfagar. ku. məh.
kard. əž. har. getihā. dahišnān. marđum. pa. gōbāyaš.
u. mādan. dat. u. šiharyārš. i. hangām. u. rāinīdāraš. i.
dāman. pa. raxma. u. angīzašn. u. parhīz. i. dīvan.

namāz. ōi. vispa-āgāh. aš-xvāwar. kēš. frēstit. pa
zarθuštra. spəntamañ. ašōfōhar. aštaš. ōi. dāmañ. i.
din. dānašn. u. varōišn. i. āsnaxiradi. u. gušō-srūtə.
xiradi. i. dānāiš. u. rāiḏāraš. i. vispa. hastan. u. būḏan.
u. bēḏan. frahangān. frahang. mañθra. spənta. ku. bēt.
ravañ. hu-pul. u. buxtāriš. əž. dužax. u. vadārdār. ōi. an.
i. pahilum. axōan. ašōan. rōšan. hənd. hubōi. u. hamā.
nēkaš.

[illegible]

pa. framān. i. tō xvāwar. paḍīram. u. minam. u. goyam.
u. varzam. dīn. i. awižə. ū. astavaṇ. hōm. pa. har. kərfə.
u. awāxšam. əž. vīspa. baǰə. u. awižə. dāram. xvūdaš.
āsniṭə. kunašnə. u. parhižšnə. ipāk. šaš. zōraṇ. i. ǰaṇ.
manašnə. gavašnə. u. kunašnə. u. vīr. u. hōš. u. xīrat.

pa. kām. i tō. kərfagar. tavaṇam. kart. aṇ. i. tō.
parastašnəm. pa vəh. manašnə. vəh. gavašnə.
vəh-kunašnə. vašāyam. rāh. i. rōšan. ku. ōm. nā. rasad
gōraṇ. pazd. i. dōžax. vadīram. pa. jašo - vadarg. u.

rasam. aṇ. i. vahišt. i. pūr-bōi. har. vaspā. pāsītā. u.
hamā. xvāraš.

دادم و سپاس و درود و باری و
سپاس و سپاس و سپاس و سپاس و
سپاس و سپاس و سپاس و سپاس و
سپاس و سپاس و سپاس و سپاس و

sitāyašnō. ōi. awaxšīdār. xvuđai. ku. kāmā. kərfə.
pātdahišnō. kunand. framān - rāinīdāraṇ. awadūm.
būjēt. darvandān - ča. əž. dōžax. ū. awižagihā. vīnārət.
vīspa.

(از پرسش ۱۶ مینوی خرد)

پرسید دانا (از) مینوی خرد، که کدام آن شادی که از دژمی بدتر (است).
پرسید دانا (از) مینوی خرد، که کدام آن شادی که از دژمی بدتر (است).
پرسید دانا (از) مینوی خرد، که کدام آن شادی که از دژمی بدتر (است).
پرسید دانا (از) مینوی خرد، که کدام آن شادی که از دژمی بدتر (است).

پرسید دانا (از) مینوی خرد، که کدام آن شادی که از دژمی بدتر (است).
pwršyt d'n'k 'L mynwk y hlt' 'YK kt'm ZK š'tyh y MN
pusīt danāk ō mēnōk i xrat ku kātām ān šātih i hač

dwšl'myh SLY-tl

dušrāmih vattar

pursit. dānā. ō mainyō. i. xard. ku. kaḍam. ʔn. šādī. i.
əž. dušrāmī. vattar.

۱۲۶-د س سلوا رهمس ۱۳۱۹ سع ۱۶ سسلسلس ۱۹۱۶ ک ۱۹۱۶
سسلسلس سلسلسلس سلسلس رهمس رهمس ۱۳۱۹ سلسلس کو
رهمس ک سلسلسلس سلسلسلس
سسلسلس د سلسلس رهمسلسلس ولسلس ولسلس ۱۹۱۶ سسلسلسلس ۱۹۱۶
رهمسلسلس سلسلسلسلس ۱۶ سسلسلسلس ۱۶ سلسلسلس ولسلس
رهمسلسلس ۱۶ سلسلسلس ۱۶ سلسلسلس ۱۶ سلسلسلسلس ۱۶ سلسلسلسلس

مینوی خرد پاسخ کرد، هنگامی که خواسته (= دارایی) از بزه اندوخته
شده است، او بهش شاد بُود، آنگاهش، آن شادی از دُرمی بدتر (است)

mynwg y hlt' pswh' krt' °YK MNW hw°stk MN bck'

mēnōg i xrat pasōx kart ku kē xvāstak hač bazak

hndwht' YK°YMWN-yt' °pš ptš š°t YHWWN-yt' °DYN-š ZK

handōxt ēstēt uš patiš šāt bavēt ēg-š ʔn

š°tyh MN dwšl'myh SLY-tl

šātīh hač dušrāmīh vattar

mainyō. i. xard. pāsux. kard. ku. kə. xvāsta. əž. baža.
andōxt. ēstēt. vaš.padaš. šat. bahūt. aigiš. ʔn. šādī. əž.

dušrāmī. vattar.

ویدک سدرلوا ب ک یسوس	ک یسوس ب ردرس پندس
ا ب لوروا رید ایدک	رید ایدک ی ب دس
سدر [ک ی ب] وودلوروا	وودلوروا ب ی دس
رید ایدک یسوس س ب رید	ویدک سدرلوا ب ک یسوس
ک یسوس رید ایدک یسوس	ک یسوس رید ایدک یسوس
.....	
ویدک سدرلوا ب ک یسوس	ک یسوس ب ردرس پندس
ا ب لوروا رید ایدک	رید ایدک ی ب دس
سدر [ک ی ب] وودلوروا	وودلوروا ب ی دس
رید ایدک یسوس س ب رید	ویدک سدرلوا ب ک یسوس
ک یسوس رید ایدک یسوس	ک یسوس رید ایدک یسوس
.....	
ویدک سدرلوا ب ک یسوس	ک یسوس ب ردرس پندس
ا ب لوروا رید ایدک	رید ایدک ی ب دس
سدر [ک ی ب] وودلوروا	وودلوروا ب ی دس
رید ایدک یسوس س ب رید	ویدک سدرلوا ب ک یسوس
ک یسوس رید ایدک یسوس	ک یسوس رید ایدک یسوس

(از اندرز دانایان به بهدینان)

دارم اندرزی از دانایان	از گفت پیشینیان
به شما گزارش کنم	به راستی اندر گیهان
اگر [این از من] پذیرد	بُود سود دو گیهان
به گیتی گستاخ مباشد	بسیار آرزو اندر گیهان
چه گیتی به کس به نه هشتند	نه کوشک و [نه] خان و مان
[افتادگی یک خط]	

و چه نازید گیتیان (= مردم جهان)	شادی به دل چه خندید
(با) بسیار [آرزو] اندر گیهان	چند مردمان دیدم
مه سرداری بر مردمان	چند خدایان دیدم
به رفتند اندر گیهان	ایشان مه بیش رونده
با درد به رفتند بی سامان	ایشان بی راه شدند
که وستار (= مردد) (است) اندر گیهان	هر که چون این دید چرا
و [نه] تن به آسان (= آسایش)	که ندارد گیتی به سپنج
d°lym hndlc y d°n°k°n	
dārēm andarz i dānākān	
MN gwpt pyšnk°n	
hač gūft pēšēnikān	
°L LKWN BR° wc°ly	
ō šamāh bē vačāram	
PWN l°styh BYN gyh°n	
pat rāstih andar gēhān	
ḤT $\left[\begin{array}{c} \underline{\text{ZNH MN L}} \\ \text{ēn hač man} \end{array} \right]$ MKBLWN-yt	
agar $\left[\begin{array}{c} \underline{\text{ZNH MN L}} \\ \text{ēn hač man} \end{array} \right]$ padirēt	
YḤWWN-yt swt y 2 gyh°n	
bavēt sūt i 2 gēhān	
PWN gyty wst°hw°L byt	
pat gēti vistaxv mā bēt	

KBY(R) 'lcwk BYN gyh'n

vas ārzōk andar gēhān

MH gyty PWN°YŠ BR° L° ŠBKWN-t HWH-d

čē gētī pat kas bē nē patirēt hēnd

L° kwšk w $\left[\begin{array}{c} L° \\ nē \end{array} \right]$ hw°n w m°n
nē kušk ut $\left[\begin{array}{c} L° \\ nē \end{array} \right]$ xvān ut mān

.....

š'tyh y PWN LBBH MH YHḌHWN-yt w MH n°cyt gytyg'n

šātīh i pat dīl čē xandēt ut čē nāčēt gētīgān

cnd mltwm°n dyt HWH-ym

čand martōmān dīt hēm

KBY(R) $\left[\begin{array}{c} °lcwk \\ ārzōk \end{array} \right]$ BYN gyh'n
vas $\left[\begin{array}{c} °lcwk \\ ārzōk \end{array} \right]$ andar gēhān

cnd hwty°n dyt HWH-ym

čand xvatāyān dīt hēm

ms srd°lyh QDM mltwm°n

mas sardārih apar martōmān

°LH-š°n ms wyš mynyt'l

ēšān mas vēš mēnītār

[illegible]

(از دینکرد پنجم)

هستی ایزد، و آن همبَدی (= دشمن، رقیب) (از چه) پیداست، و آن همبَدی از کجا آمد، و به چه چم (= علت) آمد، و به چه بهانه (به جهان) آمیزش (= آمیختگی) کوشد (= ستیزد)، چم (= چرا) پیش (تر) نیامد ایزد شاید (= تواند) آن همبَدی (را) باز داشتن، یا نه؛ و اگر شاید (= تواند) باز داشتن، چرا آنگاه باز نه داشت؛ چرا (اورا) اندر (آفرینش) رها کرد، چرا گزند به آفرینش (را) پذیرفت؛ و اگر آنگاه نه شاید (= نتواند) باز داشتن، پس چگونه (در) افدم (= واپسین) شاید (= تواند) باز داشتن، او را به چه نیرو باز افکند (= همی راند)؛ او تواند باز آید، یا نه، و اگرش

نه توان، چرا نه توان، و اگرش تواند، چرا نه آید.

ایزد (چرا) این دین (را) به زبانی ناآشنا نهفته، که اوستا نام (دارد) گفت؛ و چرا به نوشته بونده (= کامل) نه کرد. بلکه فرمود به گفتار از برکنند؛ چرا ایزد دین (را) یکه (= تنها) به ایرانشهر فرستاد، و دیگران (را) به آموزه (= آموزش) دیوان هشت (= رها کرد)، (دیگران را) به ارزانی نه دارد یاش (= یا ایشان را) نمودن نه توان؛ و چرا (باید) نه تنها به ایزد، بلکه (به) خورشید و بسیار روشنان دیگر نیز نماز بُرد.

چرا بدون گستی رفتن (را) به گناه دارند؛ و برسم و درون و دیگر یزشن چرا؛ و ایزد (را) از یزشن و پرستش چه سود؛ تن (چون) مُرد، چرا ریمن تر (از زمان) زندگی (است).

MH pyt'k °YT'-yh y yzdt W °y ZK hmbtyk w °yk

čē paykāk hastih i yazat ut i ān hambatik ut kū

Y°TWN-t ZK hmbtyk w PWN MH cym Y°TWN-t W PWN

mat ān hambatik ut pat čē čim mat ut pat

MH wh°n °L gwmycšn kwšyt W PWN MH f'd pyš L°

čē vihān ō gumēzišn kōšēt ut pat čē rāy pēš nē

Y°TWN-t yzdt °LH hmbtyt L°WHL d°štn' š°dyt °dwp L°

mat yazat ōy hambatik apāč dāštan šāyēt ayāp nē

W L°WHL d°štn' š°dyt MH f'd °DYN L°WHL L° d°št W

ut apāč dāštan šāyēt čē rāy ēg apāč nē dāšt ut

cym BYN ŠBKWN W wznd °L d°m°n cym MKBLWN W
 čim andar hišt ut vizand ō dāmān čim padirift ut
 HT °DYN L°WHL d°štn' L° š°dyt °HL °pdwm L°WHL d°štn'
 agar ēg apāč dāštan nē šāyēt pas afdom apāč dāštan
 cygwn š°dyt °pš PWN MH nylwk L°WHL RMYTWN-yt °pš
 čēgōn šāyēt uš pat čē nērōk apāč avanganēt uš
 L°WHL Y°TWN-t twb°n °dwp L° w HT-š L° twb°n cym
 apāč mat tuvān ayāp nē ut agar-š nē tuvān čim
 Y°TWN-yt yzdt ZNH dyn MH-l°d PWN °yw°cb °n°šn°k
 āyēt yazat ēn dēn čē rāy pat ēvāčē an-āšnāk
 nhwptk y °pst°k ŠM gwpt W MH l°d PWN npstk L°
 nihōftak i abastāk nām guft ut čē rāy pat nipištak nē
 bwnkd W hng°lt BR° PWN gwbšn °LH krtn' plmwt
 bavandak ut hangārt bē pat gōvišn ōy kartan framūt
 W cym yzdt dyn °yw°c °L °yl°nštr' ŠDRWN-yt °pš °p°ryk
 ut čim yazat dēn ēvāč ō ērānšahr frēstēt uš apārīk
 PWN °mwk'y ŠYD°-°n BR° ŠBKWN ... PWN °lc°nyk L°
 YHSNN-yt
 pat āmōk i dēvān bē hišt ... pat arzānik nē dārēt

ˆdwp-š nmwtñ' L' twbˆn W cym nmˆc L' ˆywˆc ˆL yzdt
ayāp-š nimūtan nē tuvān ut čim namač nē ēvāč ō yazat

BRˆ ˆL hwłšyt W ˆpˆryk c KBY(R) lwšñˆn blšn W cym
bē ō xvaršēt ut apārik ič vas rōšnān barišn ut čim

kwstyk SGYTN-tñ' PWN wnˆs YḤSNN-yhyt W blswm
kōstik raftan pat vinās dārihēt ut barsom

W dlwn W ˆpˆryk yešn MH fˆd W yzdt MN yešn W
ut drōn ut apārik yazišn čē rāy ut yazdat hač yazišn ut

plstšn MH swt W tn' YMYTWN-t MH fˆd lymntl ˆMT zyndk
parēstišn čē sūt ut tan mirēt čē rāy rīmtar ka zīndak

وسر سر سرف ۱۳۲۱ س کو ۲ ۱۱۱۱۱۱ س

سیدلرس ۱ ۱۳۲۱ س ۱۱ س ۱۱۱۱۱ ۱۳۲۱

۱۳۲۱ س ۱۱۱۱۱ ۱۳۲۱ س ۱۱۱۱۱ ۱۳۲۱ س

۱۳۲۱ س ۱ ۱۳۲۱ س ۱۳۲۱ س ۱۱۱۱۱ ۱۳۲۱ س

۱۳۲۱ س ۱۳۲۱ س ۱۳۲۱ س ۱۳۲۱ س ۱۳۲۱ س

۱۳۲۱ س ۱۳۲۱ س ۱۳۲۱ س ۱۳۲۱ س ۱۳۲۱ س

۱۳۲۱ س ۱ ۱۳۲۱ س ۱۳۲۱ س ۱۳۲۱ س ۱۳۲۱ س

۱۳۲۱ س ۱۳۲۱ س ۱۳۲۱ س ۱۳۲۱ س ۱۳۲۱ س

کو ۲ ۱۳۲۱ س ۱۳۲۱ س ۱۳۲۱ س ۱۳۲۱ س

۱۳۲۱ س ۱۳۲۱ س ۱۳۲۱ س ۱۳۲۱ س ۱۳۲۱ س

۱ کو س سیدلرسو س سیدلرسو س سیدلرسو س سیدلرسو
 سیدلرسو س سیدلرسو س سیدلرسو س سیدلرسو
 س سیدلرسو س سیدلرسو س سیدلرسو س سیدلرسو
 س سیدلرسو س سیدلرسو س سیدلرسو س سیدلرسو
 س سیدلرسو س سیدلرسو س سیدلرسو س سیدلرسو
 س سیدلرسو س سیدلرسو س سیدلرسو س سیدلرسو
 س سیدلرسو س سیدلرسو س سیدلرسو س سیدلرسو

(پرسش نوزدهم از دادستان دینیک)

پرسش نوزدهم که آن پرسید که (روان) اشوان و دروندان به کجا شوند.
 پاسخ این که ایدون گفته شده است، که (روان) درگذشتگان و مُردگان،
 سه شب به زمین هستند. ایشان نخستین شب از هومت سپاس، از
 دوش مت ستم، ددیگر شب از هومت رامش از دوش هومت دشواری
 پادافره، و سدیگر شب از هوروشت یاوری، از دوش هوروشت پادافره
 رسد. که آن سدیگر شب اندر بام (= بامداد) به البرز جای آمار شوند،
 (پس از آن که) آمار کرده (شد) به (چینود) پُل اندر رَوند، و آن که اشو
 (است) به بالایی به پُل گذرد؛ اگر همستگانی (است) به آنجا که او را گاه
 (است شود)، و اگر با (او) بیش کرفگی، فراروان داد (است)، نیز تا به
 بهشت (شود)، اگر با (او) بیش (تر) کرفگی فرارون دادی (است) با (سرود
 گاهان، نیز تا به گزمان شود؛ آن که دروند (است) از تیغ (= قله) پُل، یا
 از میان پُل افتد، به (سر)نگونی به دوزخ افتد، تا آن پایه که او را دروندی
 (است)، (سر)نگون شود.

19-m pwrššn y ZK y pwršyt °YK °hlwb°n W drwnd°n

19-m pursišn i ān i pursīt kū ahlavān ut druvandān

y °L gy°k °ZLWN-d p°swH H°N °YK °ydwN gwpt-°ZLWN-yt

i ō gyāk šāvand pāsōx ēt kū ētōn guft ēstēt

°YK wt°wlt°n W mwlt°n lwb°n 3 LYLY° PWN

kū vitartān ut murtakān ruvān 3 šap pat

dmyk HWH-d °pš°n pltwm LYLY° MN hwmt šn°yšn MN

damik hēnd ušān fratom šap hač humat šnāyišn hač

dwšmt byš dtykl LYLY° MN hwht f°mšn MN

dušmat bēš didīkar šap hāč huxt rāmišn hač

dušhwht dwšhw°lyh p°tpl°s W stykl LYLY° MN

dušhxut dušxārīh pātfrās ut sitīkar šap hač

hwwlšt plyd°tšn MN dwhwwlšt p°tpl°s YHWN-yt ZK

huvaršt friyādišn hač dušhuvaršt pātfrās rasēt ān

y stykl LYLY° BYN b°my °L °lbwlc gy°k y °m°l

i sitīkar šap andar bāmē ō alburz gyāk i āmār

°ZLWN-d krt° °m°l °L pwl BYN SGYTN-d W ZK y

šāvand kart āmār ō pul andar ravand ut ān i

°hlwb°n PWN pwhl wtylyt PWN L°L°-yh HT

ahlavān pat puhl vitirēt pat ulīh agar

nkwnyhyt
nikunihēt

የግዛቱ ስም

^aSLWN-yr

patikīhīh pat gōvišn ka kunēt rās i dōšaxv bantēt

ᵀdwp Lᵀ W HT bndyt ᵀDYNᵀ-šᵀn gᵀs ᵀYK gyᵀk YHWWN-yt

ayāp nē ut agar bandēt ēt-šān gās ku gyāk bavēt

(אָרען) - וואס וועלסטו אהרן? מ'מאכט און און
 שפילט און מ'ווייזט און מ'מאכט און מ'מאכט און מ'מאכט
 מ'מאכט
 שפילט שפילט און מ'מאכט און מ'מאכט און מ'מאכט
 שפילט שפילט און מ'מאכט און מ'מאכט און מ'מאכט
 (אָרען) - וועלכע וועלסטו און מ'מאכט און מ'מאכט
 און מ'מאכט און מ'מאכט און מ'מאכט און מ'מאכט
 און מ'מאכט און מ'מאכט און מ'מאכט און מ'מאכט
 און מ'מאכט און מ'מאכט און מ'מאכט און מ'מאכט

روانِ گناهکاران که به دوزخ شوند، پیش از تنِ
 پسین، از دوزخ رستگاری بُود، یا نه، اگرش پستی نه کرد او را گناه پُر
 نیست، آنگاهش اندر دوزخ کار چگونه بُود؛ روانِ درگذشتگان (را) اندر
 دوزخ کی باید، کسی که کرفه (و) گناه راست (= کرفه و گناه او برابر
 است)، کسی که گناه او کم و بیش بُود؛ دادستان چگونه (است) روانِ
 درگذشتگان پیش از تنِ پسین یکدیگر (را)

lwb³n y wn³sk³l³n MNW BR³ dwšhw ʾZLWN-d pyš
 ruvān i vināskārān kē bē došaxv šavand pēš

[illegible]

بینند، ایشان (را) مهر و دوشارم (= دوستی) و آشنایی بُود، یا نه؛ هنگرت (= خلاصه) اندر این در (= فصل) پرشش چند است و چر (= فتوی) یک یک برگزینده تر شایسته (است) شناختن، و اگر یکی نیز پیدا (شود) (= آشکار شود) (و) نوشته شود، به ۹ بُرش کردن، هر یک چون از بهدین پیدا است، پاسخ بر زیر نوشت

آن که نخست

این که مردم چون گذران بُوند، آنگاهشان تا روز رستاخیز، دادستان
چگونه بُود و بیچاریدن (= رأی دادن) فرماید، به یزدان کام (باد)

°LH y TWB HZYTN-d °pš°n mtr° dwš°lm W °šn°kyh

YHWWN-yt

ōy i did vēnēnd ušān mihr dōšarm ut āšnākīh bavēt

L° hnglt BYN ZNH BB° pwrššn cnd °YT° wyl y °dwk

nē hangart andar ēn dar pursišn čand ast vičēr i ēvak

°dwk wcyt°l°l š°dyt šn°htn° W °MT° °dwk c °dwk

ēvak wičitārtar šāyēt šnāxtan ut ka ēvak ič ēvak

pyt°k YKTYBWN-yt PWN 9 blyn krtn° KR° cygwn MN

paytāk nipšēt pat 9 barīn kartan har čēgōn hač

wyhdyn pyt°k QDM psw hcp°l-npšt

vēhdēn paytāk apar pasōx azēpar-nipišt

ZK y pltwn

ān i fratom

ZNH °YK mltwm °MT° wtyl°n YHWWN-d °DYN-š°n °D

ēn ku martōm ka vitirān bavand ēg-šān tā

pasōx

b'lyk pwhl plyd't W bymyh' KN 'yIng dwšhw' NPLWN-yt
bārik puhl friyāt ut bīmihā ō ērang dōšaxv ōpastēt

שנים ויחזיקו בזה עד יום הדין

ددیگر

این که، ایشان رابه هوشبام، سدیگر (روز) آمار کنند؛ از کرفه که ایشان
(پس از) گذرشی کسی فراز کنند، سود چه بُود.

ZNH °YK °MT-ṣ̌n PWN hwšb°m y styl h°m°l °BDWN-d
ēn ku ka-šān pat hōšbām i sitīkar hāmār kunēnd

MN krp̄k MNW-ṣ̌n PWN MNW wtyl°nyh pr̄c °BYDWN-d
hač kirpak kē-šān pat kē vitirānīh frāč kunēnd

swt MH YḤWWN-yt

sūt čē bavēt

لشکر

لشکر ۱۲۳۴۵۶۷۸۹۱۰۱۱۲۳۴۵۶۷۸۹۱۰۱۱۲۳۴۵۶۷۸۹۱۰

۱۲۳۴۵۶۷۸۹۱۰۱۱۲۳۴۵۶۷۸۹۱۰۱۱۲۳۴۵۶۷۸۹۱۰

۱۲۳۴۵۶۷۸۹۱۰۱۱۲۳۴۵۶۷۸۹۱۰۱۱۲۳۴۵۶۷۸۹۱۰

۱۲۳۴۵۶۷۸۹۱۰۱۱۲۳۴۵۶۷۸۹۱۰۱۱۲۳۴۵۶۷۸۹۱۰

۱۲۳۴۵۶۷۸۹۱۰۱۱۲۳۴۵۶۷۸۹۱۰۱۱۲۳۴۵۶۷۸۹۱۰

۱۲۳۴۵۶۷۸۹۱۰۱۱۲۳۴۵۶۷۸۹۱۰۱۱۲۳۴۵۶۷۸۹۱۰

۱۲۳۴۵۶۷۸۹۱۰۱۱۲۳۴۵۶۷۸۹۱۰۱۱۲۳۴۵۶۷۸۹۱۰

۱۲۳۴۵۶۷۸۹۱۰۱۱۲۳۴۵۶۷۸۹۱۰۱۱۲۳۴۵۶۷۸۹۱۰

۱۲۳۴۵۶۷۸۹۱۰۱۱۲۳۴۵۶۷۸۹۱۰۱۱۲۳۴۵۶۷۸۹۱۰

پاسخ

سودشان بزرگ آن گونه بُود، که ایشان را ویسپ آگاهی پیوندند، که
 کرفه که ایشان (پس) از فراز گذرانی کسی کنند؛ اندازه و پیمانه چندان (که)
 چند سالهای بسیار، نیز تا آمدنِ سوشیانس کرده شود، همه (را) اندر آمارِ
 سدوش، به آمار کنند، و هست که پادافره او بکاهد. و هست که گناه او
 شمرده (نه) شود، و هست که خرمی او (به) مه گاهِ روان افزوده بُود. که
 روان او بهش رهایی یابد، که (به) آن برترین اخوان (= گرزمان) رسد.

pswh'

pasōx

swt-š'n LB' °wywn YHWWN-yt °YK-š'n PWN wsp'k'syh

sūt-šān vazurg aōn bavēt ku-šān pat vispākāsīh

ptwndynd °YK krpk MNW-š'n pr'c MNW wtyl'nyh

payvandēnd ku kirpak kē-šān frāč kē vitirānīh

°BYDWN-d hnd'ck W ptm'nk cnd ZK cnd ŠNT-°n y

kunēnd handāčak ut patmānak čand ān čand salān i

KBY(R) °D c Y°TWN-tn' y swš'ns °BDWN-yhyt hm'k BYN

vas tā ič matan i sošāns kartihēt hamāk andar

h'm'l y stwš KN h'm'p °BYDWN-d W °YT' ZY-š

hāmār i stōš ō hāmār kunēnd ut hast i-š

p'tpl's k'hyt W °YT' ZY-š MN wn's y krt'

parfrās kāhēt ut hast i-š hač vinās i kart

که پیش ویژه راست دین دستوران دین آگاهان، کرفه شناسان، که توزشن
گناه گفته شود، و آن ویژگان نیوشند (= گوش کنند)، (آن) کار او
سخت راه دوزخ (را) بندد.....

stykl

sitīkar

ZNH °YK ptytykyh y PWN gwbsn' °MT YMRRWN-d l's
KN

ēn ku patitīkih i pat gōvišn ka gōvand rās ō

dwšhw °SLWN-yt °dwp L° HT °SLWN-yt °DYN-š'n g's gy°k
dōšaxv bandēt ayāp nē agar bandēt ēg-šān gās gyāk

YHWWN-yt pswh' ZNH TLYN BYN °dwk ptytykyh y
PWN gwbsn'

bavēt pasōx ēn dō andar ēvak patitīkih i pat gōvišn

YMRRWN-d °MT mynšnykyh° °pyltl ZK y pyš °pyck
gōvand ka mēnišnikihā apētar ān i pēš apēčak

l'st dyn dstwbl'n dyn °k's°n twcšn y wn'skrpk

•rāst dēn dastōvarān dēn ākāsān tōzišn i vināskirpak

šn's°n YMRRWN-yhyt W ZK ZY-š HN° °pyck'n

YMRRWN-d

šnāsān gōvihēt ut ān i-š ēt apēčakān gōvand

nywhšyt k'l pš 'BYDWN-t hcdl sht 'SLWN-yt l's y dwšh'
 niyōxšit kār uš kunēt azēr saxt bandēt rās i dōšaxv

سخت بند بر سر بست لیس سدو لایو ۱۱۱
 کو س بند لایو س س کو س بند لایو س س ۱۱۱
 ۱۱۱ س س س س س س س س س س س س س س س
 ۱۱۱ س س س س س س س س س س س س س س س
 لایو ۱۱۱ س س س س س س س س س س س س س س
 س س س س س س س س س س س س س س س
 س س س
 س س لایو س ۱۱۱ س س س س س س س
 س س س س س س س س س س س س س س س
 س س س س س س س س س س س س س س س
 س س س
 لایو س س س س س س س س س س س س س س
 س س س س س س س س س س س س س س س
 س س س

و هنگامی که (آن) گفتار راه (دوزخ را) بست، به آن برترین یا آن نیتوم
 (= ناچیزترین) پایه از کرفه (و) گناه، چونش اندوخته است، آنگاهش به
 سدوش آمار بُود، او را گاهِ روان (و) کرفه به ویسپ آگاهی است،
 همستگانی است، بهشتی است، گرزمانی (است).

چهارم

این که روان گناهکاران، که به دوزخ شوند، پیش از تنِ پسین، از دوزخ
رستگاری (ایشان را) شاید (= ممکن، مقدور) بود، یا نه

پاسخ

روانِ دروندان، بیش گناهان، چون به دوزخ افتاده‌اند؛ تا تنِ پسین
(ایشان را) رستگاری نه‌بُوند

W °MT-š gwbsnyk f's °SLWN-t PWN ZK y °pltwm

ut ka-š gōvišnik rās bandēt pat ān i apartom

°dwp ZK cygwnš hndwht YK °YMWN-yt' °pš g's y f'wb'n

ayāp ān čēgōn-š handōxt ēstēt uš gās i ruvān

krpk PWN wsp'k'syh °YT' y bmystk'nyk °YT' y whštyk

kirpak pat vispākāsīh ast i hamēstakānīk ast i vahištīk

ch'lm

čahārōm

ZNH °YK lwb'n y wn'sk'f'n MNW BR° KN dwšhw

°ZLWN-d

ēn ku ruvān i vināskārān kē bē ō dōšaxv šavand

pyš MN tn' y psyn MN dwšhw lystk'lyh š°dyt YHWWN-t

pēš hač tan i pasēn hač dōšaxv ristakārīh šāyēt būt

°dwp L°

ayāp nē

pasōx

HWH-d 'D tn' y psyn 'pš lystk°lyh L° YHWWN-d
hēnd tā tan i pasēn uš ristakārīh nē bavand

உதாரணம்

این که، اگرش پستی نه کرد، او را گناه پُر نیست، پس اندر دوزخ کار (او)
چگونه (بُود)

هر آن که به دوزخ افتاد، آنگاهش اندر دوزخ پادافره به آن اندازه بُود،

که او گناه کرده است، هنگامی که او به ان اندازه برآمد، آنگاهش اندر
دوزخ یکه (= تنها) بیم از جای بُود، (او را) پادافره نیست.

pncwm

panjom

ZNH °YK °MT-š ptytykyh L° krt' °pš L° pwl °š BYN

ēn ku ka-š patitikih nē kart uš nē purr aš andar

dwšhw k'l cygwn

dōšaxv kār čēgōn

pswh

pasōx

KL° ZK MNW' KN dwšwh NPLWN-st °DYN-š BYN

dwšhw

har ān kē ō dōšaxv ōpast ēg-š andar dōšaxv

p°tpl's PWN ZK hnd°ck YHWWN-yt' MNW-š wn°s krt'

pātfrās pat ān handāčak bavēt kēš vinās kart

YK°YMWN-yt' °MT-š PWN ZK hnd°ck QDM mt' °DYN-š

BYN

ēstēt ka-š pat ān handāčak apar mat ēg-š andar

dwšhw °yw°c pym y MN gy°k YHWWN-yt' p°tpl's L°

dōsaxv ēvač bīm i hač gyāk bavēt pātfrās nē

س ۳۳

۱۳۳ س ۱۳۳ س ۱۳۳ س ۱۳۳ س ۱۳۳ س ۱۳۳ س ۱۳۳ س ۱۳۳ س ۱۳۳ س ۱۳۳ س

۱۳۳ س ۱۳۳ س ۱۳۳ س ۱۳۳ س ۱۳۳ س ۱۳۳ س ۱۳۳ س ۱۳۳ س ۱۳۳ س ۱۳۳ س

س ۳۳

۱۳۳ س ۱۳۳ س ۱۳۳ س ۱۳۳ س ۱۳۳ س ۱۳۳ س ۱۳۳ س ۱۳۳ س ۱۳۳ س ۱۳۳ س

۱۳۳ س ۱۳۳ س ۱۳۳ س ۱۳۳ س ۱۳۳ س ۱۳۳ س ۱۳۳ س ۱۳۳ س ۱۳۳ س ۱۳۳ س

۱۳۳ س ۱۳۳ س ۱۳۳ س ۱۳۳ س ۱۳۳ س ۱۳۳ س ۱۳۳ س ۱۳۳ س ۱۳۳ س ۱۳۳ س

۱۳۳ س ۱۳۳ س ۱۳۳ س ۱۳۳ س ۱۳۳ س ۱۳۳ س ۱۳۳ س ۱۳۳ س ۱۳۳ س ۱۳۳ س

۱۳۳ س ۱۳۳ س ۱۳۳ س ۱۳۳ س ۱۳۳ س ۱۳۳ س ۱۳۳ س ۱۳۳ س ۱۳۳ س ۱۳۳ س

۱۳۳ س ۱۳۳ س ۱۳۳ س ۱۳۳ س ۱۳۳ س ۱۳۳ س ۱۳۳ س ۱۳۳ س ۱۳۳ س ۱۳۳ س

ششم

این که، روانِ درگذشتگان (را) اندر دوزخ کی باید

پاسخ

روانِ درگذشتگان (را) مینوی دادستان پاید، دادار او را بر آفریدگان
خویش گسترده (است) هماوندی و زورمندی او (به) هر جای رسد، از آن
زبرترین دوزخ تا آن برترین گرزمان، آن گونه (او را) زورمندی و هماوندی
(با اوست)، از همه جای، هر کس فریاد بیدادی باز داشتن. سپوختن
(= بیرون کردن) توان

ššwm

šašōm

ZNH °YK lwbⁿn y °ZLWN-tkⁿn BYN dwšhw MNW

NTLWN-yt¹

ēn ku ruvān i šutakān andar dōšaxv kē pāyēt

pswh

pasōx

lwbⁿn y °ZLWN-tkⁿn y mynwg y DYN° NTLWN-yt¹ d¹¹l

ruvān i šutakān i mēnōg i dāstān pāyēt dātār

QDM-š NPŠH d¹mⁿn wst¹tk °pš hmⁿwndyh W °wcⁿwmndyh

apar-š xvēš dāmān vastartak uš hamārandih ut

ōžōmandih

KL° gy°k lsšnyk MN ZK y hcdlyktwm dwšhw °D ZK

har gyāk rasišnik hač ān i azēriktom dōšaxv tā ān

°plwm glw¹ⁿn °wgwn °wcⁿwmnd W hmⁿwnd ZY-š MN hmⁿk

apartom garōtmān aōn ōžōmand ut hamāvand i-š hač

hamāk

KL° °YŠ mwst¹ °d¹tyh L°WHL d¹štn¹ spwhtn¹ twbⁿn

har kas mōst adātih apāč dāštan spōxtan tuvān

۶۱۴
 ۹۶۲ سع ۱۴۱۶- ۱۹۱۵ ۱۱۵۱- ۱۵۵۴
 ۶۹ ۱۴۱۶- ۱۱۵۱ ۱۱۴۱- ۱۱۳۱ ۱۱۲۱- ۱۱۱۱
 ۱۳۵۱
 ۱۴۱۶- ۱۹۱۵ ۱۱۵۱- ۱۵۵۴ ۱۱۵۱- ۱۱۴۱
 ۹۶۲ سع ۱۵۵۴ ۱۴۱۶- ۱۹۱۵ ۱۱۵۱- ۱۱۴۱ سع
 ۱۱۵۱- ۱۱۴۱ ۱۱۳۱- ۱۱۲۱ ۱۱۱۱- ۱۱۰۱ ۱۰۹۱- ۱۰۸۱ ۱۰۷۱- ۱۰۶۱
 ۱۰۵۱- ۱۰۴۱ ۱۰۳۱- ۱۰۲۱ ۱۰۱۱- ۱۰۰۱ ۹۹۱- ۹۸۱ ۹۷۱- ۹۶۱

هفتم

این نیز که، کسی که کرفه (و) گناه راست (و) آن که او کم و بیش (کرفه و گناه) بُود، دادستان چیه (ست)

پاسخ

کسی که او کرفه (و گناه) راست، آنگاهش دادستان این که همستگانی (است)، کسی که او کرفه بیش (از) گناه، آنگاهش روان (او) به آن برترین اخوان (رسد)، به پایه ویسپ آگاهی، (آن) که گناه بیش از کرفه دوزخی (است)

hptwn

haftōm

ZNH c ʔYK MNW-š krp̄k wnʔs lʔst ZK MNW-š km

ēn ič ku kē-š kirpak vinās rāst ān kē-š kam

W wyš YHWWN-yt DYN° MH

ut vēš bavēt dātaštān čē

pswh

pasōx

MNW-š krpk wn's 1'st' °DYN-š DYN° ZNH °YK

kē-š kirpak vinās rāst ēg-š dātaštān ēn ku

hmystk°n MNW-š krpk wyš °YK wn's °š °lwb°n PWN ZK

hamēstakān kē-š kirpak vēš ku vinās aš ruvān pat ān

y phlwm °hw°n p°yk wsp°k°syh MNW wn's MN krpk

i pahlom axvān pāyak vispākāsīh kē vinās hač kirpak

dwšhwyk

dōšaxvīh

سپهبد

سپهبد سپهبد سپهبد سپهبد سپهبد سپهبد سپهبد سپهبد سپهبد سپهبد

سپهبد سپهبد سپهبد سپهبد سپهبد سپهبد سپهبد سپهبد سپهبد سپهبد

سپهبد سپهبد سپهبد سپهبد سپهبد سپهبد سپهبد سپهبد سپهبد سپهبد

سپهبد

سپهبد سپهبد سپهبد سپهبد سپهبد سپهبد سپهبد سپهبد سپهبد سپهبد

سپهبد سپهبد سپهبد سپهبد سپهبد سپهبد سپهبد سپهبد سپهبد سپهبد

سپهبد سپهبد سپهبد سپهبد سپهبد سپهبد سپهبد سپهبد سپهبد سپهبد

1950 49500000

YHWWN-yl

ēvak ōy did vēnand ušan mihr ut dōšarm bavēt

°dwp L°

ayāp nē

pswh

pasōx

ZNH °YK lwb°n y °hlwb°n y °dwk °LH TWB HZYTN-d

ēn ku ruvān i ahlavān i ēvak ōy dit vēnand

hmhyb°l HWH-d °pš°n mtr° y dwš°lm °dwk L°WHL °LH y

hamayyār hēnd ušan mihr i dōšarm ēvak apāč ōy i

TWB bwndkyh° ZK dlwnd°n °dwk °LH y TWB L° HZYTN-d

did bavandakihā ān druvandān ēvak ōy i did nē vēnand

W °dwk BYN dwšhw °ngwn mynynd cygwn PWN tn°yh° W

ut ēvak andar dōšaxv aōn mēnēnd čēgōn pat tanihā ut

°YŠ PWN ywdt MN °LH PWN dwšhw L°YT QDM

dwšhwyk°n

kas pat jut hač ōy pat dōšaxv nēst apar dōšaxvikān

gl°ntwm MND°M HN° °ywt°kyh °YT°

garantom čiš ēt ēvatākīh ast

نیشته‌هایی که برای این نامه از آنان استفاده شده است

- ۱- برهان قاطع : به اهتمام محمد معین، انتشارات امیرکبیر ۱۳۶۱.
- ۲- تاریخ بلعمی : به تصحیح ملک الشعراء بهار، به کوشش محمد پروین گنابادی، کتابفروشی زوار ۱۳۵۳.
- ۳- تاریخ بیهقی : به تصحیح دکتر علی اکبر فیاض، انتشارات دانشگاه فردوسی ۱۳۵۳.
- ۴- تاریخ سیستان : به تصحیح ملک الشعراء بهار- کتابخانه زوار.
- ۵- تاریخ طبری : انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- ۶- تاریخ زبان فارسی : دکتر محسن ابوالقاسمی، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم دانشگاهی ۱۳۷۳.
- ۷- تاریخ زبان فارسی : به قلم دکتر پرویز خانلری، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ۱۳۴۸.
- ۸- زبان و ادبیات پهلوی : از ج. تاوادیبا، ترجمه س. نجم آبادی، انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۵۳.
- ۹- شاهنامه فردوسی : به تصحیح ژول مل، انتشارات سخن ۱۳۷۱.

- ۱۰ - قابوس نامه : به اهتمام و تصحیح غلامحسین یوسفی، انتشارات علمی و فرهنگی ۱۳۶۵.
- ۱۱ - کلیله و دمنه : شرکت سهامی ناشرین تهران.
- ۱۲ - گزیده اشعار رودکی : دکتر جعفر شعار، دکتر حسن انوری، انتشارات امیرکبیر ۱۳۶۵.
- ۱۳ - ماده‌های فعلهای فارسی دری : تألیف دکتر محسن ابوالقاسمی، انتشارات ققنوس ۱۳۷۳.
- ۱۴ - مجمل‌التواریخ و القصص : به تصحیح ملک‌الشعراء بهار به همت محمد رضائی.
- ۱۵ - مقدمه فقه‌اللغه ایرانی : ای. م. ارانسکی ترجمه کریم کشاورز، انتشارات پیام ۱۳۵۸.
- ۱۶ - واژه‌نامه گزیده‌های زادسپرم : تألیف مهرداد بهار، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ۱۳۵۶.

ناایرانی :

- 1 - Kārnamak-i-Artkhshīr pāpakān. Antia. E. K. Bombay 1900.
- 2 - A concise Pahlavi Dictionary, Mackenzie. D. N. London 1971.
- 3 - Ammonual Pahlavi, Nyberg. H. S. part I wesbadan 1964 part II 1974.
- 4 - Selected papares (Acta. Iranica 15), Henning. W. B. Téhēran - Liég. 1977.
- 5 - Pahlavi Extracts, Bombay 1959.

- 6 - Old persian grammer, Kent. G. R. 1953.
- 7 - Lesson in pahlavi - Pāzand, part I Bombay 1939, part III 1909, Bharucha. E.S.D.
- 8 - Frahang-i-pahlavīk. von. Heinich. F. J. Junker. Leipzig 1955.
- 9 - Riāyat-ī-hēmīt-ī-ašavahištān. B. T. Anklesaria. Bombay. 1962.

انتشارات هیرمند به زودی منتشر می‌کند:

شاهنامه‌ی فردوسی

دفتر یکم

شرح یکایکِ ابیات و عبارات، اصطلاحات و تعابیر کنایی - استعاری
گزارش ریشه‌شناسی واژگان

همراه با ترجمه‌ی عربی بنداری

با فهرست واژه‌های اوستایی و پهلوی

و فهرست واژه‌های عربی و فهرست واژه‌های

غیر عربی و غیر ایرانی

متنِ اساس: نسخه‌ی مسکو

مقابله با نسخه‌های «فلورانس» و «خالق مطلق»

و پنج نسخه‌ی دیگر

مهری بهفر

□ ماتیگان گجستک ابالیش

همراه با متن پهلوی - برگردان پارسی - واژه نامه و آوانویسی

نوشته آذر فرنیغ فرخ زادان

برگردان ابراهیم میرزای ناظر

ماتیگان گجستک ابالیش ماجرای گفتگوی بین موبدی زرتشتی به نام آذر فرنیغ پسر فرخ زاده و ابالیش است. این مباحثه در دربار مامون انجام گرفته است.

ابالیش = زندیق هفت پرسش به گونه‌ی انتقادی از آذر فرنیغ درباره دین زرتشت می‌نماید و او یعنی آذر فرنیغ به پرسش‌های او پاسخ بایسته می‌گوید چندان که باعث خوشحالی مامون می‌گردد. بعد از این مباحثه ابالیش سرافکنده از دربار اخراج می‌شود. ماتیگان گجستک ابالیش رساله‌ای است به زبان پهلوی که دارای ۱۲۰۰ واژه پهلوی است. این کتاب از متن پهلوی به پارسی ترجمه شده همراه با اصل و آوانویسی به شیوه‌ی کهن تا به گویش ساسانی نزدیک تر باشد.

□ عصر اساطیری تاریخ ایران

خطوط برجسته‌ی داستان‌های ایران قدیم

نوشته حسن پیرنیا

ویرایش سیروس ایزدی

دو نظریه درباره تاریخ باستانی ایران وجود داشته، یک نظریه غالب داستان‌های باستانی ایران را به سان تاریخ تلقی می‌کرد ولی نظریه دیگر اغلب آنها را افسانه تصور می‌کند اما حقیقت امری بین دو نظریه افراطی و تفریطی است.

دوران پیشدادیان و کیانیان دوران اساطیری تاریخ ایران است که با مرگ رستم جهان پهلوان ایران زمین دوران تاریخی آغاز می‌شود.

عصر اساطیری تاریخ ایران هم اساطیر است و هم دربرگیرنده‌ی داستان‌های تاریخی از روزگار اسکندر گجستک در دوران هخامنشان و نیز از روزگار اشکانیان و ساسانیان حاوی بسیاری از دانسته‌های بکر و تازه برای پژوهشگران تاریخ باستانی ایران است.

□ مزدا پرستی در ایران قدیم

ملاحظاتى درباره قدیمی‌ترین عهد آیین زرتشتی و تحقیقات در باب
کیش زرتشتی ایران باستانی
نوشته آرتور کریستن سن
برگردان دکتر ذبیح الله صفا

محقق دانشمند و ایران‌شناس تیزبین دانمارکی آرتور کریستن سن که
آثار برجسته او درباره موضوعات مربوط به فرهنگ و تاریخ پیش از اسلام
ایران از زمره بهترین و دقیق‌ترین آثاری است که در این زمینه‌ها نوشته
شده است.

کتاب حاضر از ترجمه‌ی دو مقاله‌ی محققانه‌ی آرتور کریستن سن
ایران‌شناس بزرگ دانمارکی فراهم آمده که نخستین یعنی «ملاحظاتى
درباره‌ی قدیمی‌ترین عهد آیین زردشتی» به سال ۱۳۲۶ هجری شمسی
در تهران و دومین یعنی «تحقیقات در باب کیش زرتشتی در ایران
باستانی» می‌باشد.

او در سال ۱۹۰۱ اولین کتاب خود را درباره ایران در باب مزدک نوشت،
یعنی کار خود را با تحقیق در دوران ساسانی آغاز کرد. او در چند رشته از
مسائل مربوط به ایران تخصص داشت: داستان‌ها و روایات ملی، تحقیقات و
تتبعات در تاریخ و ادبیات اوستایی، ادبیات پهلوی، ادبیات فارسی و عربی،
و در هر یک از این رشته‌ها تالیفات گرانمایی به جای گذاشته است.

L'écriture et la langue **PAHLAVI** (pārsī miyānē)

Ecrivan
Ebrahim Mirzay-e Nazer



HIRMAND

1999